

"جنگ با تروریسم"، اهداف و چشم اندازها

• امروز پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر به قلب امریکا و ضربه زدن و از بین بردن سمبلهای اقتصادی و نظامی آن، گویی دشمن با پای خود به میدان آمده است. تروریسم همان دشمنی است که امروز مشکل سیاستمداران دست اندر کار امریکا را برای توجیه نظامی گری و سیاستهای جنگ طلبانه خود حل نموده است. باید توجه کرد که برای امپریالیسم امریکا توسل به میلیتاریسم و جنگ یکی از مهمترین راههای مقابله با بحران شدید اقتصادی است که امروز دامنگیر آن می باشد. برای رفع رکود شدید اقتصادی امریکا و به رونق انداختن آن، راهی جز رونق دادن به صنایع نظامی و ایجاد بازارهای جدید برای مصرف تولیدات جنگی و کسب منافع بی حد و حصری که طی مکانیسم های دیگری از بابت جنگ حاصل می شود، وجود ندارد.

صفحه ۴

بازسازی صنایع نساجی یا تخریب**فرصتهای شغلی موجود!**

• کارگزاران رژیم اعتراف می کنند که براساس مصوبه فوق، در حالی که هیچ تضمینی جهت ایجاد حتی یک شغل داده نمی شود، شرایط برای نابودی صدهزار فرصت شغلی مهیا می گردد و به کارفرمایان اجازه داده می شود تا دسته دسته کارگران نساجی را از کار اخراج سازند. با این لایحه دولت خاتمی جهت تسهیل شرایط اخراج کارگران، ضمن نقض آشکار قانون کار جمهوری اسلامی - که خود به اندازه کافی برعلیه منافع کارگران می باشد - مرجع رسیدگی به مساله اخراج کارگران را هم تغییر داده و به این وسیله امتیاز بزرگی به کارفرمایان داده است. در مصوبه اخیر، حق اخراج کارگران به کمیته ای متشکل از وزارتخانه های دولتی تفویض گردیده است.

صفحه ۲

"جنگ با تروریسم"، ادعاها و واقعیات

• امپریالیسم امریکا حملات ۱۱ سپتامبر را دستاویزی برای پیشبرد سیاستهای جنگ طلبانه خود قرار داده است. در عین حال دولتهای امپریالیستی از عنوان ابهام برانگیز "جنگ با تروریسم" حمله به منافع توده های مردم در کشورهای متروپل و تحت سلطه را تعقیب می کنند.

صفحه ۷

در این شماره می خوانید:

- پیام فدایی و خوانندگان ۱۰
- دین و دولت در امریکای امروز (۲) ۱۵
- گزارشی از مبارزه چریکی در مازندران (۳) ۱۸
- ستون آزاد: یک نامه رسیده ۲۹
- تظاهرات ضد دولتی پس از فوتبال ۲۰
- حمله نظامی به افغانستان را محکوم میکنیم! ۲۲

چرا امپریالیستها**رژیم تروریست جمهوری اسلامی را****تطهیر می کنند؟**

• در سالهای نه چندان دور، مصالح امپریالیستها آن بود که رژیم سرسپرده جمهوری اسلامی در عرصه بین المللی نقش یکی از دولتهای یاغی، تروریست پرور، بنیادگرای اسلامی و دشمن قسم خورده غرب را بازی کند. اکنون از نظر برخی سیاستهای امپریالیستی همان مصالح ایجاب می کند تا جمهوری اسلامی در سطح منطقه ای و بین المللی بتدریج نقش میانه رو و معتدل شده را برعهده بگیرد.

صفحه ۱۱

بازسازی صنایع نساجی یا تخریب فرصت‌های شغلی موجود!

معنای این ماده بازگذاشتن دست کارفرمایان و مدیران واحدهای تولیدی در اخراج کارگران است. به این ترتیب کارفرمایان میتوانند هر تعداد از کارگران و از جمله با سابقه ترین آنها را به عنوان نیروی انسانی مازاد^۱ تعدیل^۲ نموده، یعنی از کار اخراج نمایند.

تصویب این قانون با توجه به نتایج فاجعه بارش برای کارگران صنعت نساجی - به عنوان یکی از قدیمی ترین صنایع کشور و با درجه اشتغال بسیار بالا - با موجی از خشم و انزجار در محیط‌های کارگری مواجه شده و افرادی چون علیرضا محبوب دبیرکل خانه کارگر جمهوری اسلامی را بر آن داشت تا جهت سوار شدن بر این موج به مخالفت با این مصوبه بپردازد و به همپالگی های خود هشدار دهد که شاید با بند^۳ مصوبه مجلس حدود صد هزار فرصت شغلی از بین برود. کشتن صد هزار فرصت شغلی و ندادن تضمین حتی برای ایجاد یک شغل... چه معنا و مفهومی دارد؟ به این ترتیب حتی کارگزاران رژیم نیز اعتراف می کنند که براساس مصوبه فوق الذکر، در حالیکه هیچ تضمینی جهت ایجاد حتی یک شغل^۴ داده نمی شود شرایط برای نابودی^۵ صد هزار فرصت شغلی مهیا می گردد. و به کارفرمایان اجازه داده می شود تا دسته دسته کارگران نساجی را از کار اخراج سازند. مساله مهم دیگری که در مصوبه اخیر باید به آن توجه شود این است که دولت خاتمی جهت تسهیل شرایط اخراج کارگران با نقض آشکار قانون کار جمهوری اسلامی، مرجع رسیدگی به مساله اخراج کارگران را تغییر داده و به این وسیله امتیاز بزرگی به کارفرمایان داده است. اگر در قانون کار جمهوری اسلامی که خود به اندازه کافی بر علیه منافع کارگران می باشد - و در آن رسماً حق اعتصاب و تشکل مستقل کارگران سلب گردیده است - مرجع رسیدگی به مساله اخراج کارگران، کمیته ای متشکل از نمایندگان کارگران و کارفرمایان و دولت می باشد؛ در مصوبه اخیر این حق به کمیته ای متشکل از وزارت خانه های دولتی تفویض گردیده است. به این ترتیب اگر در قانون کار جمهوری اسلامی، حداقل بر روی کاغذ برای نمایندگان کارگران حتی در نظر گرفته شده، در مصوبه اخیر دولت خاتمی این حق را آشکارا از آنان سلب نموده است. بر این اساس دیگر نیازی نخواهد بود که به چگونگی تعیین نمایندگان کارگران و نقش واقعی آنها در هیات های حل اختلاف مورد نظر قانون کار^۶ پرداخته شود.

بررسی طرح جدیدی که دولت خاتمی جهت نوسازی صنایع نساجی به مجلس ارائه داده حداقل از دو زاویه گویای مفهوم واقعی شعارهای دغلكارانه دولت خاتمی است. اولاً بازگذاشتن دست مدیران کارخانه ها برای اخراج کارگران در این مصوبه، درست در جهت خلاف ادعای خاتمی مبنی بر ایجاد شغل برای جوانان قرار دارد. در سالهای اخیر این دولت در حالیکه همواره از ضرورت گسترش سرمایه گذاری و افزایش قدرت اشتغال کشور جهت مبارزه با بیکاری دم زده در عمل همان شغلهای موجود را آماج حمله خود قرار داده و تلاش کرده تا به هر وسیله ممکن شرایط اخراج کارگران را تسهیل نماید. نگاهی به چگونگی پیشبرد پروژه خصوصی سازی واحدهای تولیدی به روش اصلاح طلبانه^۷ خود گویای این واقعیت است. در حالیکه بحث بر سر گسترش سرمایه گذاری و افزایش تولید می باشد در عمل کارخانجات دولتی به کسانی واگذار می شود که هدفشان قبل از هر چیز سوء استفاده از وامهای دولتی، فروش ابزار و آلات موجود و سپس فروش زمین کارخانجات خصوصی شده می باشد. امری که بطور طبیعی با خوابیدن تولید و اخراج کارگران ملازمه دارد. ثانیاً این دولت که فریادهای قانون گرای^۸ و مشارکت مردمی^۹ اش گوش فلک را کر کرده و فیکه به حوزه عمل میرسد (همانطور که در رابطه با مصوبه اخیر مطرح است) با نقض آشکار قانون کار

در شرایطی که دستگاه تبلیغاتی رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی^{۱۰} معضل بیکاری^{۱۱} را یکی از مهمترین چالشهای دولت خاتمی قلمداد نموده و از راه حل‌های اصلاح طلبانه^{۱۲} دولت در این زمینه خبر می دهد، آنچه ما در عمل شاهد آنیم گسترش اخراجهای کارگری و رشد روز افزون ارتش عظیم بیکاران می باشد. در حقیقت باید گفت که مثل بقیه موارد و حوزه ها معنای واقعی شعارهای اصلاح طلبانه دولت خاتمی تداوم وضع موجود^{۱۳} آنهم به بدترین وجه ممکن است. نگاهی به لایحه ای که اخیراً دولت خاتمی تحت عنوان حمایت از بازسازی و نوسازی صنایع نساجی^{۱۴} به مجلس ارائه نموده گویای همین واقعیت می باشد؛ و نشان میدهد که زیر پوشش کلمات فریبکارانه^{۱۵} 'بازسازی' و 'نوسازی' صنایع نساجی، دولت قصد دارد تا شرایط اخراج کارگران را تسهیل نموده و موانع و مشکلات موجود در این زمینه را از سر راه کارفرمایان بردارد.

لایحه بازسازی صنایع نساجی ارائه شده از طرف دولت خاتمی را، مجلس شورای اسلامی روز سه شنبه ۳ مهرماه تصویب نمود. در بند^{۱۶} این لایحه که حال به قانون حمایت از بازسازی و نوسازی صنایع نساجی کشور^{۱۷} تبدیل گردیده آمده است که: 'نیروی انسانی مازاد واحدهای مشمول این قانون، با پیشنهاد مدیر واحد و با تأیید کمیته ای متشکل از نمایندگان وزارت خانه های صنایع و معادن، کار و امور اجتماعی و سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور مشمول تعدیل گردیده و در مقابل پرداخت حقوق مقرر در قانون کار، باز خرید می گردند. روشن است که

بدنبال تصویب همین قانون، کارگران کارخانه نساجی بافناز اصفهان که به خاطر عدم پرداخت دستمزدهایشان در مقابل اداره کار استان اصفهان دست جمع اعتراضی زده بودند، در جریان این اعتراض خواهان لغو بند 'د' مصوبه اخیر شدند. چند روز بعد روز پنجشنبه ۱۲ مهرماه نیز بیش از ده هزار کارگر کارخانجات نساجی اصفهان که جهت رسیدگی به خواستههایشان در مقابل استانداری اصفهان گرد آمده بودند از فرصت استفاده کرده و بر علیه این قانون و تصویب کنندگان آن دست به اعتراض زده و مقامات دولتی و مجلس شورای اسلامی را آماج شعارهای خشمگینانه خویش قرار دادند. (*)

اعتراض کارگران نساجی به تصویب قانون اخیر انعکاسی از آگاهی و شناخت آنها نسبت به نتایج حاصل از اجرای عملی آن می باشد. قانونی که به اخراجهای دستجمعی کارگران رسمیت بخشیده مسلماً در عمل به صنایع نساجی محدود نمانده و بتدریج کارگران تمامی واحدهای تولیدی را شامل خواهد شد. به همین دلیل هم اعتراض بر علیه آن نمیتواند صرفاً به کارگران نساجی محدود گردد.

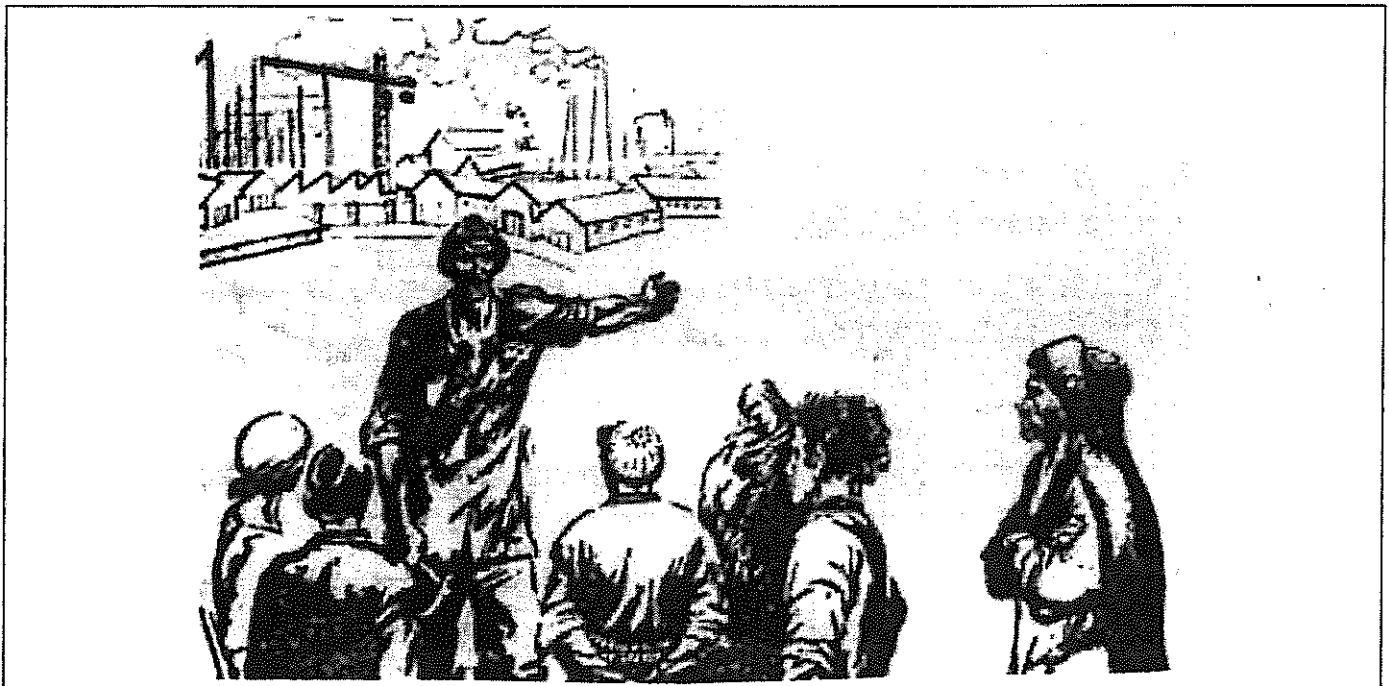
دولت خاتمی با ارائه قانون اخیر بار دیگر نشان داد که نه تنها هیچ برنامه ای جهت گسترش اشتغال و مبارزه با بیکاری ندارد بلکه جهت تامین منافع سرمایه داران زالوصفت کمر به نابودی فرصتهای شغلی موجود هم بسته است. این امر نیز به نوبه خود این حقیقت را ثابت می کند که کارگران هیچ چاره ای جز مبارزه جهت نابودی این دولت و نظم ظالمانه ای که رژیم جمهوری اسلامی حافظ آن می باشد در مقابل خود ندارند. تنها در جریان مبارزه جهت نابودی این نظم جابرانه است که چشم اندازههای روشن رهایی در مقابل کارگران ما گشوده خواهد شد.

* نیروهای انتظامی جمهوری اسلامی این اعتراض مسالمت آمیز را تحمل نکرده و با شلیک گاز اشک آور و ضرب و شتم کارگران درصدد پراکنده ساختن تجمع اعتراضی آنها برآمدند. درگیری نیروهای سرکوبگر رژیم با کارگران چند ساعت طول کشید و در طی آن تعدادی از کارگران مجروح و عده ای دستگیر شدند.

خودساخته جمهوری اسلامی، حق مشارکت نمایندگان کارگران در چگونگی اخراج کارگران را نقض نموده و بروشنی نشان میدهد که منظور از 'مشارکت'، نه شرکت دادن مردم در امور مربوط به خودشان بلکه برعکس نشان دادن حضور نمایشی آنها به بهانه های مختلف می باشد.

اتفاقاً مردم و از جمله کارگران نیز که در جریان زندگی روزمره خود مفهوم واقعی شعارهای قلابی دولت خاتمی را تجربه کرده اند هر جا که می توانند مخالفت خود را با رژیم و دولت خاتمی نشان میدهند. مثلاً ما شاهدیم که چگونه میلیونها نفر از واجدین حق رای از شرکت در انتخابات های نمایشی رژیم خودداری می نمایند و یا هر روز در گوشه ای از کشور صدای اعتراض کارگران بر علیه اجحافات سرمایه داران و دولت حامی آنها اوج تازه ای می گیرد.

هوشیاری کارگران در مقابل دغلكاريهای دولت خاتمی تا آنجاست که درست



مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

"جنگ با تروریسم"، اهداف و چشم اندازها

ای است که امپریالیسم آمریکا در منطقه خاورمیانه می باشد. جنگی که اگر چه بدنبال حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر و به بهانه مبارزه با تروریسم اعلام شد، اما اهداف و چشم اندازهایی را در مقابل خود قرار داده است که مستقیماً با شرایط بحرانی سیستم جهانی امپریالیسم و رکود اقتصادی شدیدی که مدتهاست جامعه آمریکا را فرا گرفته در ارتباط می باشد.

مقدمتا باید گفت که بسیار ساده اندیشانه است اگر تصور شود که دولت آمریکا نقشه جنگی عظیمی را که به قول خود نه فقط افغانستان بلکه ۶۰ کشور دیگر را در بر خواهد گرفت، درست در فردای حملات ۱۱ سپتامبر تدارک دید و پیش از آن اصلاً به کار به راه انداختن چنان جنگی نبوده است! همه می دانند که قبل از ۱۱ سپتامبر، یکی از مهمترین مسایل هیات حاکمه آمریکا تعیین و تصویب بودجه های نظامی بود که بر سر آن نزاعهای شدیدی در بین سیاستمداران آمریکایی وجود داشت. در این میان جمهوریخواهان با تاکید بر ضرورت سیستم دفاع موشکی کشور و در جهت هرچه بیشتر میلیتاریزه کردن فضا، طالب اختصاص بودجه های کلانی برای امور نظامی بودند. واقعیت این است که تا وقتی موجودیتی به نام اتحاد جماهیر شوروی وجود داشت و جنگ سرد مطرح بود دولت آمریکا برای اختصاص بودجه های کلان برای امور نظامی با مشکل چندان جدی ای مواجه نبود. برای اینکار توجه ظاهران منطقی وجود داشت و آن این بود که آمریکا ظاهراً برای مقابله با "کمونیسم" باید تا حد ممکن خود را تسلیح و آماده نگاه دارد. اما پس از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد دیگر چه بهانه یا توجیهی برای این امر وجود دارد؟ چگونه و با چه فاکت‌های ظاهراً مستدل می شود افکار عمومی را متقاعد ساخت که درآمدهای کشور به جای اینکه برای رفاه و بهداشت عمومی و غیره صرف شود باید به امور جنگی و نظامی اختصاص داده شود. براین اساس اگر توجه کنیم که بلافاصله پس از ۱۱ سپتامبر، کنگره آمریکا تحت عنوان "جنگ بر علیه تروریسم" به تصویب یک بودجه نظامی ۴۰ میلیارد دلاری صحنه گذاشت بدون آنکه حتی یک نفر در کنگره مخالف آن باشد.^(۱) می توانیم به راحتی به اولین "برکتی" که تروریسم این دشمن مرموز و نامرئی برای مدافعین افزایش بودجه های نظامی در آمریکا به همراه آورده پی ببریم.

اما نکته اساسی که در اینجا مورد سوال است این است که اساساً تلاش برای اختصاص بودجه های کلان برای امور نظامی برای چیست؟ نظامیگری و به تبع آن جنگ طلبی قرار است چه مشکلی از هواداران افزایش بودجه های نظامی را حل نماید؟ مسلماً برای کسانی که درک واقعی از امپریالیسم به مفهوم لنینی کلمه در دست دارند پاسخ کلی این سوال کاملاً روشن است. سرمایه داری از زمانیکه به امپریالیسم تبدیل گشته، بدلیل نیاز جامعه متروپل به صدور سرمایه و غارت منابع طبیعی و ثروت و استثمار نیروی کار جوامع دیگر، همواره با قهر و ارتجاع عجیب روبرو بوده است. امپریالیسم یعنی سرمایه داری انحصاری جهانی در حال احتضار، با خصلت انگلی و تجاوزکارانه اش، سیستمی است که همواره با بحران مواجه است. با بحران دائم التزاید اقتصادی که باعث می شود این سیستم همواره در چنبره تضادهای لاینحل خود گرفتار آید. بحران، ذاتی سیستم امپریالیستی است و برای گریز از آن امپریالیستها هیچ راهی جز توسل به جنگ و ایجاد بحرانهای سیاسی در این یا آن گوشه جهان ندارند. جنگ وسیله آورده اند.

در طی دهه گذشته با از بین رفتن ابرقدرت شوروی، امپریالیسم آمریکا با توجه به تقویت

امروز امپریالیسم آمریکا درصدد آغاز جنگی بزرگ در منطقه خاورمیانه می باشد. جنگی که اگر چه بدنبال حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر و به بهانه مبارزه با تروریسم اعلام شد، اما اهداف و چشم اندازهایی را در مقابل خود قرار داده است که مستقیماً با شرایط بحرانی سیستم جهانی امپریالیسم و رکود اقتصادی شدیدی که مدتهاست جامعه آمریکا را فرا گرفته در ارتباط می باشد.

مقدمتا باید گفت که بسیار ساده اندیشانه است اگر تصور شود که دولت آمریکا نقشه جنگی عظیمی را که به قول خود نه فقط افغانستان بلکه ۶۰ کشور دیگر را در بر خواهد گرفت، درست در فردای حملات ۱۱ سپتامبر تدارک دید و پیش از آن اصلاً به کار به راه انداختن چنان جنگی نبوده است! همه می دانند که قبل از ۱۱ سپتامبر، یکی از مهمترین مسایل هیات حاکمه آمریکا تعیین و تصویب بودجه های نظامی بود که بر سر آن نزاعهای شدیدی در بین سیاستمداران آمریکایی وجود داشت. در این میان جمهوریخواهان با تاکید بر ضرورت سیستم دفاع موشکی کشور و در جهت هرچه بیشتر میلیتاریزه کردن فضا، طالب اختصاص بودجه های کلانی برای امور نظامی بودند. واقعیت این است که تا وقتی موجودیتی به نام اتحاد جماهیر شوروی وجود داشت و جنگ سرد مطرح بود دولت آمریکا برای اختصاص بودجه های کلان برای امور نظامی با مشکل چندان جدی ای مواجه نبود. برای اینکار توجه ظاهران منطقی وجود داشت و آن این بود که آمریکا ظاهراً برای مقابله با "کمونیسم" باید تا حد ممکن خود را تسلیح و آماده نگاه دارد. اما پس از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد دیگر چه بهانه یا توجیهی برای این امر وجود دارد؟ چگونه و با چه فاکت‌های ظاهراً مستدل می شود افکار عمومی را متقاعد ساخت که درآمدهای کشور به جای اینکه برای رفاه و بهداشت عمومی و غیره صرف شود باید به امور جنگی و نظامی اختصاص داده شود. براین اساس اگر توجه کنیم که بلافاصله پس از ۱۱ سپتامبر، کنگره آمریکا تحت عنوان "جنگ بر علیه تروریسم" به تصویب یک بودجه نظامی ۴۰ میلیارد دلاری صحنه گذاشت بدون آنکه حتی یک نفر در کنگره مخالف آن باشد.^(۱) می توانیم به راحتی به اولین "برکتی" که تروریسم این دشمن مرموز و نامرئی برای مدافعین افزایش بودجه های نظامی در آمریکا به همراه آورده پی ببریم.

اما نکته اساسی که در اینجا مورد سوال است این است که اساساً تلاش برای اختصاص بودجه های کلان برای امور نظامی برای چیست؟ نظامیگری و به تبع آن جنگ طلبی قرار است چه مشکلی از هواداران افزایش بودجه های نظامی را حل نماید؟ مسلماً برای کسانی که درک واقعی از امپریالیسم به مفهوم لنینی کلمه در دست دارند پاسخ کلی این سوال کاملاً روشن است. سرمایه داری از زمانیکه به امپریالیسم تبدیل گشته، بدلیل نیاز جامعه متروپل به صدور سرمایه و غارت منابع طبیعی و ثروت و استثمار نیروی کار جوامع دیگر، همواره با قهر و ارتجاع عجیب روبرو بوده است. امپریالیسم یعنی سرمایه داری انحصاری جهانی در حال احتضار، با خصلت انگلی و تجاوزکارانه اش، سیستمی است که همواره با بحران مواجه است. با بحران دائم التزاید اقتصادی که باعث می شود این سیستم همواره در چنبره تضادهای لاینحل خود گرفتار آید. بحران، ذاتی سیستم امپریالیستی است و برای گریز از آن امپریالیستها هیچ راهی جز توسل به جنگ و ایجاد بحرانهای سیاسی در این یا آن گوشه جهان ندارند. جنگ وسیله

۱. علیرغم اینکه خانم باربارالی نماینده کالیفرنیا در کنگره آمریکا علیه جنگ بوده و با واگذاری اختیارات نامحدود به رئیس جمهور برای مبارزه با تروریسم مخالفت کرد، به تصویب ۴۰ میلیارد دلار بودجه نظامی رای مثبت داد.

و مبارزه آنان بر ضد جنگ جلوگیری نماید. در اینجا باید روی این امر نیز تاکید نمود که تروریسم بمثابه دشمن خطرناک، ایدئولوژی خطرناکی را نیز با خود حمل می کند. ایدئولوژی ای که به جرات می توان گفت همزاد ایدئولوژی ای است که فاشیسم را توجیه می نمود. در حقیقت با اعلام جنگ برعلیه تروریسم ایده های ارتجاعی نژادپرستانه نیز مطرح شدند. بخصوص ایده های منبعث از تئوری جنگ تمدنها که از تقابل تمدنهای مسیحیت و اسلام و غیره سخن می گوید. اتفاقی نبود که جورج دبلیو بوش در آغاز اعلام جنگ برعلیه تروریسم آن را جنگ صلیبی خواند و متعاقب آن فضای ظن و اتهام علیه مسلمانان (در واقع باید گفت برعلیه عموم توده های شرقی) دامنه گرفت در حدود ۸۰۰ سال پیش کشیهای مرتجع قرون وسطی مردم اروپا را به تهاجم وحشیانه برعلیه شرق متمدن کشاندند (در آن زمان شرق مهد تمدن بود و اروپا در عقب ماندگی بسر می برد) و حال گویا قرار است جنگهای صلیبی را غرب متمدن برعلیه شرق عقب مانده به راه اندازد!

اما ببینیم اهداف و چشم اندازهای این جنگ کدامند؟ هماغه دشمن یعنی تروریسم در این جنگ مرموز و نامرئی است و بسته به تعریفی که امپریالیسم امریکا از آن بدست میدهد میتواند این یا آن موجودیت مادی را به خود بگیرد، طراحان و پیش برندگان جنگ اهداف و چشم اندازهای واقعی جنگ را نیز در هاله ای از ابهام پوشانده اند. از این رو تنها میتوان بر مبنای شواهد و واقعیت های موجود سعی در ترسیم اهداف و چشم اندازهای کلی این جنگ نمود. قبل از هر چیز باید توجه کنیم که برای امپریالیسم امریکا توسل به میلیتاریسم و جنگ یکی از مهمترین راههای مقابله با بحران شدید اقتصادی است که امروز دامنگیر آن می باشد. برای رفع رکود شدید اقتصادی امریکا و به رونق انداختن آن، راهی جز رونق دادن به صنایع نظامی و ایجاد بازارهای جدید برای مصرف تولیدات جنگی و کسب منافع بی حد و حصری که طی مکانیسمهای دیگری از قبل جنگ حاصل می شود، وجود ندارد. برای فهم

نظامی خود نسبت به امپریالیستهای دیگر کوشیده است موقعیت خود را به عنوان تنها ابرقدرت در پهنه جهان تثبیت نماید. اما نظامیگری و جنگ طلبی این امپریالیسم پس از پایان جنگ سرد با مشکل فقدان دشمن جهت اختصاص بودجه های کلان برای مقابله با آن روبرو بوده است. زمانی سیاستمداران امریکایی در توجیه ضرورت نظامیگری خود به طور برجسته بر طبل بنیادگرایی اسلامی کوبیدند و تبلیغات امپریالیستی در همه جا کوشید تا جریانات مرتجع اسلامی و در راس آنها رژیم جمهوری اسلامی را دشمن امریکا جا بزنند (در همین راستا بود که خمینی یکباره خواب نما شده (۱) و فتوای قتل سلمان رشدی را صادر کرد). سپس بتدریج کشورهای یاغی (عراق، لیبی، کره شمالی و کوبا) به عنوان دشمن مطرح شدند و همزمان کشورهای مدافع تروریسم به لیست دشمنان امریکا اضافه شد. مطمئنا در این امر که مثلا رژیم جمهوری اسلامی مذهبی و به عبارتی بنیادگراست و یا یک رژیم تروریستی می باشد شکی وجود ندارد. اما از طرف دیگر واقعیت این است که رژیم جمهوری اسلامی توسط خود امپریالیستها بر سر کار آمده و با پشتیبانی بیدریغ آنهاست که تاکنون بر سرکار مانده است. چه رژیم جمهوری اسلامی و چه دیگر جریانات ارتجاعی اسلامی در منطقه حافظ و تامین کننده منافع امپریالیستها و از جمله امپریالیسم امریکا می باشند. بنابراین با قاطعیت می توان گفت آن دشمنی ای که ظاهرا بین امپریالیسم امریکا و جمهوری اسلامی و همینطور جریانات مرتجع اسلامی دیگر برقرار است دشمنی ظاهری است و واقعیت عینی ندارد و بواقع آنچه در تبلیغات امپریالیستی در مورد بنیادگرایی و برخی کشورهای مدافع تروریسم و دشمنی آنها با تمدن و حقوق بشر و غیره مطرح می شود ربطی به واقعیت رابطه امپریالیستها با آن کشورها ندارد. اگر در تبلیغات امپریالیستی همواره از بنیادگرایی اسلامی، از کشورهای یاغی و از مدافعین تروریسم بمثابه دشمنان اروپا و امریکا نام برده می شد این به خاطر هدفهای استراتژیکی بود که امپریالیستها تعقیب می نمودند. اساسا این کار سیاستمداران و استراتژیستهای امپریالیست است که در عین حال که مواد اساسی تئوری های پیچیده خود را از واقعیت های موجود اخذ می کنند، برحسب منافع کلی و استراتژیکی سیستم به واقعیت ها شکل داده و پدیده های جدیدی می آفرینند.

امروز پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر به قلب امریکا و ضربه زدن و از بین بردن سمبلهای اقتصادی و نظامی آن، گویی دشمن به پای خود به میدان آمده است. تروریسم همان دشمنی است که امروز مشکل سیاستمداران دست اندرکار امریکا را برای توجیه نظامی گری و سیاستهای جنگ طلبانه خود حل نموده است. چرا که تروریسم بمثابه دشمن از خصوصیات برخوردار است که به کار پیش برد هدفهای استراتژیکی امریکا در این برهه از زمان می آید و به عبارت روشنتر حال امریکا تحت پوشش مبارزه با تروریسم می تواند اهداف استراتژیکی خود را تعقیب نماید.

اولین خصوصیات این دشمن آن است که بنیادگرایی اسلامی، کشورهای یاغی و کشورهای مدافع تروریسم را یک جا و همزمان در بر می گیرد و هر سه را یکجا نمایندگی می کند. دومین مشخصه آن این است که این دشمن در حالیکه می تواند در همه جا حی و حاضر باشد جای مشخصی هم ندارد و وجود مادی آن نامعلوم است. بنابراین برای تعقیب آن و تعقیب شبکه های گسترده اش می توان به هر جایی که در استراتژی امریکا بگنجد حمله کرد و با برپایی جنگ در آنجاها به آن عینیت داد. سومین خصوصیت این دشمن قدرت بسیج کنندگی آن است. حال که تروریسم بطور واقعی، مشخصا از توده های امریکایی قربانی گرفته و داغ بزرگی بر دل آنها نهاده است، جلب پشتیبانی افکار عمومی نه فقط برای تصویب بودجه های کلان نظامی تسهیل گشته بلکه دولت امریکا امیدوارست که جنگ با تروریسم بر خلاف جنگ امریکا علیه مردم ویتنام تفاهم مردم امریکا را به همراه داشته باشد و از مخالفت

برقرار شود از اهمیت زیادی برخوردار است. مساله دیگر ایجاد امنیت برای لوله های نفتی است که مطابق طرحی قرار است نفت سواحل دریای خزر را از طریق افغانستان به پاکستان و دریای هند منتقل سازد.

در پایان باید گفت که اگر جنگ در همان ابعادی به پیش برود که طراحانش تصویر می کنند، این امر شرایط نوینی را در جهان بوجود خواهد آورد. اما الزاما امپریالیسم امریکا از آن پیروز بیرون نخواهد آمد. واقعیت این است که امپریالیستها نمیتوانند امور را به همانگونه که از پیش تعیین کرده اند به پیش ببرند. تحول شرایط پارامترهایی را بوجود می آورد که خارج از پیش بینی های استراتژیستهای امپریالیست قرار دارد. باید در نظر داشت که نتیجه دو جنگ جهانی اول و دوم علیرغم همه شرارتهایش و علیرغم همه مصائبی که برای مردم جهان به بار آورد، تضعیف هرچه بیشتر نیروهای امپریالیستی و تحول اوضاع به نفع طبقه کارگر و توده های تحت سلطه امپریالیسم بود (چه به دلیل وقوع انقلابات کارگری و توده ای در فردای جنگ و چه با اوج گیری جنبشهای آزادیبخش در سراسر جهان که منجر به از بین رفتن استعمار کهن گردید) براین اساس سیاستهای جنگ طلبانه کنونی امپریالیسم نیز با برانگیختن مقاومتها و مبارزات توده ای شرایط را به نفع مردم تغییر خواهد داد. آینده از آن نیروهای پیش برنده تاریخ، یعنی توده های در بند امروزی، طبقه کارگر و زحمتکشان جهان است.

چشم اندازهای این جنگ نیز باید به این واقعیت توجه نمود که از نقطه نظر نظامی، سیاستهای استراتژیک امریکا در خاور میانه تغییر یافته است. به این معنا که اگر پیشتر بنابه دکترین نیکسون کوشش براین بود که یک رژیم از هر جهت تقویت شده و از چنان قدرت نظامی برخوردار شود که بتواند بمثابه ژاندارم منطقه در جهت تامین منافع امپریالیسم امریکا عمل نماید (این نقش در خاور میانه از طرف امریکا به رژیم شاه سپرده شد)، از مدتها پیش امریکا سعی کرده است خود در خاورمیانه حضور مستقیم داشته باشد. براین اساس در سالهای اخیر حضور نظامی امریکا در منطقه گسترش یافته است. در جریان جنگ ایران و عراق پایگاه آواکس را در عربستان سعودی مستقر ساختند و در رابطه با جنگ خلیج نیروهای نظامی امریکا بتدریج در این منطقه استقرار یافتند که اکنون به حدود ۲۰ هزار نیرو رسیده اند. ناوگان پنجم دریایی امریکا به صورت دائمی در خلیج فارس حضور دارد.

براین اساس می توان پیش بینی کرد که در طی جنگی که به گفته خودشان افغانستان منطقه شروع آن است امریکا بکوشد حضور نظامی مستقیم خود را هرچه بیشتر گسترش دهد. این امر مسلما در جهت تقویت موضع این امپریالیسم قرار دارد که خواهان آن است که بعنوان تنها ابرقدرت و پلیس جهان شناخته شود. در عین حال حضور نظامی امریکا در خاورمیانه علاوه بر اینکه در خدمت نیروهای ضدانقلاب منطقه قرار خواهد گرفت که در مواقع خطر از آنها برای سرکوب انقلابهای توده ای کمک گیرند، هدفهای دراز مدتی نیز در مقابل خود دارد. با توجه به تجربه بالکان و تلاش حریصانه امپریالیستهای غرب برای به زیر سلطه کشیدن مناطقی که پیش از سقوط ابر قدرت شوروی در حیطه نفوذ آن بود، می توان این دورنما را تصویر کرد که اگر دیروز بالکان به صحنه رقابتهای امپریالیستی تبدیل گشت، امروز امریکا رویای تسلط کامل بر منطقه شمالی دریای خزر- یعنی حوزه کشورهای چون تاجیکستان، قیرقیزستان، آذربایجان و... که تا چندی پیش تحت نفوذ کامل شوروی سابق قرار داشتند را در سر می پروراند. بخصوص که وجود منابع عظیم نفتی در مراحل دریای خزر، موقعیت این منطقه را برای امپریالیسم امریکا بیش از پیش حساس ساخته است.

امروز کاملا معلوم نیست که امریکا با آغاز جنگ در افغانستان تا چه حد قصد گسترش آن را دارد. آیا هدف از جنگ در این کشور اشغال افغانستان از جانب امریکا برای ایجاد سکویی برای جهش به کشورهای آسیای میانه است؟! و یا برای امریکا سناریوی جنگ در افغانستان به همان صورتی است که در طی ده سال اخیر در عراق اجرا شده است؟! آیا حکومت طالبان سالیان دراز همان نقشی را ایفا خواهد کرد که صدام حسین در عراق ایفا می کند و یا این بار حکومت طالبان سرنگون و از سر راه برداشته خواهد شد؟! در رابطه با افغانستان به دو مساله کلیدی هم باید توجه نمود. با توجه به این امر که افغانستان یکی از بزرگترین مراکز تولید مواد مخدر در جهان است، برای باندهای بین المللی قاچاق، این امر که چه شرایطی در آن



"جنگ با تروریسم"، ادعاها و واقعیات

از همان ابتدا که فاجعه ۱۱ سپتامبر در امریکا بوقوع پیوست، رئیس جمهور و دیگر مقامات بلندپایه امریکا با دست پاچگی ناشیانه ای- به گونه ای که گویی از پیش برای بهره برداری از رویدادی چنان دهشتناک آماده بوده اند- پرده از نقشه های شومی برداشتند که برای آینده بشریت در جهان تدارک دیده اند.

در فضای اندوه و خشم و تنفر مردم امریکا از حملات جنایت باری که به کشتار وسیع مردم عادی انجامید، بوش و دستیارانش با ژست انتقام گیری و نابودی مسببین آن حملات، از آغاز جنگی مخوف، اولین جنگ قرن بیست و یکم سخن گفتند. از جنگ و خونریزی ای که نمیتوان پایانی برآن متصور شد، از جنگی با خصوصیات و اهداف جدید، جنگی متفاوت یا متکامل تر از جنگهای پیشین امریکا و ناتو، جنگی که در آن علاوه بر به کارگیری همه آلات کشتارهای جمعی از جمله پرتاب موشکهای ویران کننده و بمباران های هوایی (که پیش از این در عراق و بالکان از یک طرف باعث کشتار مردم غیرمسلح و بی دفاع در ابعاد وحشت انگیز شد و از طرف دیگر علاوه بر همه تاثیرات مصیبت بار دیگر با تخریب شرایط محیط زیست توده های آن مناطق، اثرات بیولوژیکی زیانباری بجا گذاشت)، این بار با حضور نیروهای نظامی امریکا در محل، هم جنگ زمینی به پیش برده خواهد شد و هم تمهیدات و وسایلی مورد استفاده قرار خواهند گرفت که دور از انتظار است. خلاصه دولت امریکا پس از رویداد ۱۱ سپتامبر، با تهدید و ارباب، آغاز جنگی دراز مدت با ابعادی به قول خود باور نکردنی را به مردم سراسر دنیا اعلام نمود. اما با همه

تفصیلی که در مورد جنگ داده شده مساله مهمی در این میان مبهم و نامعلوم ماند: این اعلان جنگ بر علیه کیست؟ به عبارت دیگر دولت امریکا در جهت سرکوب و شکست کدام دشمن یا دشمنان خود را ملزم به چنان بسیج جنگی دیده است؟! اگر تا کنون در صف آرای نیروهای جنگی در مقابل هم دو طرف جنگ موجودیت مادی و مشخصی داشته اند، این بار واقعیت طرف مقابل جنگ امریکا نامعین و در هاله ای از ابهام قرار دارد.

البته از همان فردای حمله به امریکا، مقامات امریکایی روی مرتجعین اسلامی در منطقه خاور میانه (البته با جدا کردن احتیاط آمیز رژیم جمهوری اسلامی از آنان) انگشت گذاشته و اسامه بن لادن مرتجع سعودی الاصل مقیم افغانستان را سازمانده حملات فاجعه بار ۱۱ سپتامبر معرفی نموده اند و بدنبال آن بتدریج جنگ با دولت افغانستان به این دلیل که حاضر به تسلیم بن لادن به امریکا نیست مطرح گردید. اما حمله به افغانستان (با هر دلیلی که برای آن بتراشند) تنها اجرای پرده اول سناریوی پیچیده جنگی امریکاست. در اینجاست که موضوع این جنگ در چنان وسعت و پیچیدگی بر علیه کیست بار جدی می یابد. دولت بوش این دشمن را "تروریسم" عنوان کرده است: "جنگ بر علیه تروریسم". اما این دشمن، دشمنی مرموز و نامرئی است. بن لادن و حکومت طالبان در افغانستان تنها نماد برجسته "تروریسم" مورد تاکید دولت امریکا را نمایندگی می کنند ولی نمادهای عینی و مشخص و قابل رویت دیگر "تروریسم" کدامند؟ دولت امریکا با مبهم نگاه داشتن این موضوع در حالیکه از پیش دست خود را برای حمله به هر "هدفی" (از یک فرد گرفته تا یک جریان سیاسی و تا یک دولت) در جهت پیشبرد استراتژی جنگی خود بازگذاشته با ایجاد تشویش و نگرانی در میان مردم دنیا یک جنگ روانی را نیز بر آنها تحمیل کرده است. واقعیت این است که از "تروریسم" تعریف واحدی که مورد قبول همگان باشد وجود ندارد. چه امروز و چه در گذشته نه چندان دور، یک عمل نظامی از جانب گروهی از افراد، عمل تروریستی و از جانب گروهی دیگر عمل انقلابی و آزادیبخش (و یا هر واژه مجاز دیگر با بار مثبت) نامیده شده است. در اثبات این امر از میان بیشمار نمونه ها می توان به نمونه بدون مناقشه آن (البته بدون مناقشه در میان نیروهای مترقی و آزادیخواه) اشاره نمود. یعنی به این واقعیت که در دوران استیلای فاشیسم عملیات پارتیزانی مبارزین آزادیخواه بر علیه منافق فاشیستهای جنایتکار، عملیات تروریستی خوانده می شدند (مسلمان از طرف امپریالیسم آلمان و متحدینش) در حالیکه فاشیستها از عملیات مشابه خود بر ضد پارتیزانها و توده های مردم بعنوان عملیات ضدترور و بر علیه تروریسم یاد می نمودند. اتفاقا درست بر چنین اساسی است که پس از آنکه رئیس جمهور امریکا "تروریسم" را دشمن اصلی معرفی نمود، بخصوص وقتی بوش با لحنی آمرانه و ارباب آور به مردم سراسر جهان اخطار نمود که دو راه بیشتر وجود ندارد یا باید با ما باشید و یا با تروریسم، فریاد نیروهای مترقی و آزادیخواه در سراسر جهان در همه جا شنیده می شود که با یادآوری حملات امریکا بر علیه توده های مردم در اقصی نقاط جهان، این سوال را مطرح می کنند که دولت امریکا چه تعریفی از تروریسم ارائه می دهد؟ آنها با ارائه لیستی از اقدامات ضد مردمی امریکا در جهان از بمباران مرکز داروسازی بزرگی در سودان و قتل عام کارگران و کارکنان آن گرفته تا سرنگون کردن هواپیمای مسافربری ایرباس بر فراز خلیج فارس و کشتار مسافران بی دفاع آن، روی این حقیقت انگشت می گذارند که آن حملات همانقدر دارای ماهیت تروریستی بوده اند که کشتار مردم بیگناه در دو مرکز تجارت جهانی در نیویورک حملات تروریستی می باشند. بر چنین اساسی است که باید تاکید نمود که اگر امروز همگان چه ظاهرا امپریالیستها و مرتجعین و چه نیروهای آزادیخواه، حملات ۱۱ سپتامبر را به حق حملات تروریستی

به حقوق بشر شناخته شده اند (یعنی جنایتکاران بنام) را به استخدام خود درآورد. این واقعیات بیانگر آنند که ایهام انگیز بودن مفهوم 'جنگ با تروریسم' در حقیقت دست نیروهای امپریالیستی را برای حمله به منافع مردم در گستره جهانی باز گذاشته است.

اما ببینیم 'جنگ با تروریسم' در چه فضای عمومی در سطح دنیا مطرح شده است. رئیس جمهور امریکا با تاکید بر اعلام آغاز اولین جنگ قرن ۲۱ همانطور که گفته شد با تهدید و تحکم از مردم جهان خواست که سیاستهای جنگ طلبانه ای که آنها تحت عنوان 'جنگ با تروریسم' به راه انداخته اند را در بست تائید کنند؛ یا این سیاست را بپذیرید و مطیع و فرمانبردار باشید و یا ما شما را تروریست و مدافعین تروریسم خواهیم خواند. (یا با ما یا با تروریسم). بیان عبارت فوق از طرف رئیس جمهور امریکا به هیچوجه اتفاقی نیست. بوش و دستیارانش در شرایطی از مردم جهان می خواهند سیاستهای جنگ طلبانه آنها را مورد تائید قرار دهند که نفرت و انزجار نسبت به سیاستهای ارتجاعی امریکا در جهان به حد بسیار بالایی رسیده است. بخصوص در خاور میانه حمایت امریکا از اسرائیل و حملات تروریستی بی در پی آن به مردم فلسطین و کشتار وحشیانه آنان و بخصوص درنده خویی صهیونیستها در قتل عام کودکان فلسطین چنان خشم و انزجار توده های منطقه و مردم آگاه سراسر جهان را نسبت به امپریالیسم امریکا برانگیخته است که امروز دولتهای ارتجاعی درخاورمیانه مجبور شده اند اعتراف کنند که کار دفاع از سیاستهای امریکا برای آنان بسیار دشوار گشته است.

در همین رابطه به عنوان نمونه، روزنامه 'جوردن تایمز' در فرادای حملات تروریستی امریکا نوشت: احساسات ضد امریکایی به خاطر نظم جهانی جدیدی که از طرف امریکا پس از سقوط قدرت شوروی دنبال می شود بطور وسیعی در حال رشد است... حتی برای متحدین سنتی و مومن امریکا نظیر عربستان سعودی بی اندازه دشوار شده است که با همان گرمی و تمایل سابق با امریکا برخورد کنند (برگرفته از گاردین ۱۳ سپتامبر)

واقعیت این است که فضای خشم و نفرت نسبت به امپریالیسم امریکا در همه نقاط جهان یک فضای عمومی است. این را حتی می توان از آن موضع شایع دولتی و غیردولتی ای متوجه شد که حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر به امریکا را ناشی از شدت خشم و نفرت مردم جهان نسبت به دولت امریکا تلقی نمودند. (این موضع در بسیاری از نشریات جهان اعلام شد) مسلما نه بوش و نه دیگر سیاستمداران امریکا از این واقعیت غیرمطلع نمی باشند. آنها به خوبی آگاهند که مخالفین سیاستهای سرکوبگرانه و جنگ طلبانه آنها نه تروریستها و مدافعین تروریسم بلکه همانا مردم ستمدیده سراسر جهان و کل بشریت آگاه دنیا هستند. اتفاقا آگاهی از این واقعیت است که بوش را به نمایندگی از امپریالیستهای امریکایی، بر آن داشته است که به خاطر پیشبرد سیاستهای جنگی و سرکوبگرانه خود تحت عنوان 'جنگ با تروریسم' به تروریزه کردن فضای حیات جهانی بپردازد. آنها می کوشند تا با تهدید و ارباب و ایجاد فضای وحشت در میان مردم آنها را از حرکتهای مبارزاتی برعلیه خود بازدارند. همچنین بوش در شرایطی سیاستهای جنگی خود تحت عنوان 'جنگ با تروریسم' را به پیش می برد که در کشورهای متروپل جنبش بزرگی برعلیه سیاستهای جهانی امپریالیسم پا گرفته است (جنبش ضدگلوبلوزسیون (Anti Globalisation) در درون این جنبش حتی صدای اعتراض و مبارزه برعلیه خود سیستم سرمایه داری رساست (Anti Capitalist Movement) و خود این سیستم مستقیما آماج حمله می باشد. در حقیقت وجود چنین واقعیتهای و تضادهایی است که نیروهای امپریالیستی را بر آن داشته است که شدیداً خواهان دست درازی به حقوق مدنی شهروندان در این جوامع باشند و بکوشند در جهت پیشبرد سیاستهای جنگ طلبانه خود از هر طریقی که ممکن است صدای اعتراض برعلیه اقدامات ضددمکراتیک و مبتنی بر نقض حقوق بشر خود را در این کشورها خفه نمایند. براین مبنا در حالیکه دائما خود را مدافع آزادی و دمکراسی

می خوانند، اما این هم صدایی به مفهوم آن نیست که دولت امریکا از سرکوب و شکست 'تروریسم' همان منظوری را تعقیب می کند که نیروها مترقی و آزادیخواه دنیا طالب آنند. برعکس، هم امروز ما شاهدیم که امپریالیسم امریکا و همپالگی هایش تحت عنوان 'جنگ با تروریسم' مشغول سازمان دادن حمله بزرگی به منافع توده های مردم جهان - چه در جوامع تحت سلطه و چه در متروپلها - می باشند.

تا جایی که به جوامع متروپل مربوط است، واقعیت این است که دولتهای امپریالیستی امروز 'جنگ با تروریسم' را دستاویزی برای حمله به منافع توده های مردم در این جوامع قرار داده اند. تحت پوشش بالا بردن 'ضرب امنیت' در مقابل 'تروریسم' حمله به آزادیهای دمکراتیک و حقوق مدنی شهروندان را سازمان می دهند. آشکارا از ضرورت نقض حقوق بشر به نفع باصطلاح مبارزه با تروریسم سخن می گویند و تشدید شرایط پلیسی در این کشور را امری لازم قلمداد میکنند. در این میان قصد دارند کار را با حمله به حقوق پناهندگان آغاز کنند و باکی ندارند که حتی بندهایی از کنوانسیون ژنو که مستقیما به رعایت حقوق بشر و حق پناهندگی مربوط می شود را بیشرمانه زیر پا بگذارند. با استفاده از 'برکت جنگ با تروریسم' در امریکا از کنگره خواسته شده که دست CIA را برای ترور (یا به زبان آنها تنبیه و مجازات) مخالفین امریکا در خارج از کشور باز بگذارد. به این مفهوم که قانونی که ۲۵ سال پیش بدنبال یک رسوایی تصویب شد و مطابق آن مامورین CIA قانونا از انجام ماموریت های توطئه گرانه برعلیه مخالفین خارجی خود منع شدند را لغو نماید. حتی در پوشش ضرورت مبارزه با تروریسم این درخواست وقیحانه مطرح شد که CIA باید بطور قانونی حق آن را داشته باشد که کسانی را که آشکارا به عنوان متجاوز

کدام عملکردهای معینی از طرف جریان "القاعده" و اسامه بن لادن چنین حکمی داده می شود؟ این جریان اگر واقعا ضدامپریالیست بوده و مدافع منافع توده های محروم و ستمدیده می باشد چطور دست به حملاتی زده است که طی آن هزاران انسان بیگناه قربانی شده اند؟ با قربانی شدن آنان چه چیزی عاید آن توده های محروم و ستمدیده شده است و یا قرار بود بشود؟ آنچه روشن است و غیر قابل انکار این است که نه فقط "القاعده" و اسامه بن لادن بلکه جریانات مرتجع اسلامی دیگر در منطقه خاورمیانه (از رژیم جمهوری اسلامی در ایران گرفته تا رژیم طالبان در افغانستان و تا سازمان "حماس" در فلسطین) همگی همواره در جهت تامین منافع امپریالیسم امریکا عمل نموده اند. این جریانات اساسا موجودیت خود را مدیون استراتژی ای هستند که سیاستمداران امریکایی در اواخر دهه ۷۰ بنابه منافع و مصالح خود طرح ریزی نمودند. در اواخر دهه ۷۰ با اوجگیری جنبش انقلابی در ایران، در شرایطی که هنوز رقیب ابرقدرتی به نام اتحاد جماهیر شوروی موجودیت داشت و به نام "کمونیسم" سخن می گفت، امپریالیسم امریکا در هراس از تاثیرگذاری این جنبش روی دیگر خلقهای خاورمیانه و در حالی که از زمینه های رشد و گسترش جنبش های انقلابی توده ای در این منطقه بسیار حساس برای امپریالیستها، بیمناک بود به طرح ریزی استراتژی ضدانقلابی ای پرداخت که از آن به عنوان بستن کمربندهای سبز به دور ابرقدرت شوروی نام می بردند. منظور از کمر بند همانا ایجاد و یا پادادن و تقویت جریانات مرتجع اسلامی در منطقه بود و روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی در ایران نیز اولین و برجسته ترین حلقه این استراتژی بود که با دغلكاری و فریبکاری بزرگی صورت گرفت. برای مردم آگاه ایران که سالهاست پوچی شعارهای باصطلاح ضدامپریالیستی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی را تجربه میکنند، به هیچوجه مشکل نیست تا دریابند که چه بن لادن و چه دیگر مرتجعین اسلامی در منطقه علیرغم همه مخالفت ظاهریشان با امپریالیسم امریکا، مزدورانی هستند که نه دشمن امریکا بلکه دشمن توده های واقعا ضدامپریالیست منطقه می باشند.

البته تبلیغات شیادانه و عوامفریبانه همواره کوشیده اند تمسک این جریانات اسلامی به ارتجاعی ترین و وحشیانه ترین سنتهای قرون وسطی و عهدهای پیشین تاریخ را از آنجا که در مابینت با مدرنیسم قرار دارد، مخالف منافع امپریالیستهای غربی جلوه دهند. در این برخورد دو خطای بزرگ وجود دارد. اول آنکه اگر غرب با مدرنیسم و تمدن شناخته می شود، این حاصل روندهای معین تاریخی در این دیار از جهان است. در حالیکه امپریالیسم سد راه تکامل و تمدن بشر و دارای ماهیت ارتجاعی است. از این رو امپریالیسم را مساوی تمدن و مدرنیسم جا زدن یک شیادی آگاهانه است. ثانيا از غیر متمدن و غیر مدرنیسم بودن آن جریانات اسلامی تنها این توده های ضدامپریالیست (یعنی توده هایی که منافعشان و تعالی و پیشرفتشان در گرو نابودی سرمایه داری بین المللی است) هستند که بیشترین مصیبت را متحمل می شوند. در حالیکه برعکس جریانات مرتجع اسلامی در حفظ نظم استثمارگرانه و ضدخلقی که امپریالیست ها برقرار کرده اند، مهره های حساب شده و قابل تکیه امپریالیستها می باشند. براین اساس منطقی است گفته شود که اگر بن لادن و جریان مرتجع "القاعده" واقعا مسئول حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر هستند، آن حملات را در خدمت به تامین منافع امپریالیسم امریکا انجام داده اند. والا یا باید پا روی این واقعیت گذاشت که جریان "القاعده" و رژیم طالبان ساخته و پرداخته امپریالیسم امریکا هستند و یا نشان داد که آن حملات نه در خدمت تامین منافع امپریالیستی بلکه به نفع توده های محروم و ستمدیده جهان میباشد!

نکته آخر که در اینجا باید ذکر نمود دستاویز قرار دادن حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر از طرف امریکا برای آغاز جنگ در افغانستان است. دولت امریکا چرا باید به خاطر دستگیری بن لادن به افغانستان اعلام جنگ دهد؟ این سوال بخصوص از آنجا اهمیت می یابد که دولت امریکا و سازمان جاسوسی آن CIA تا کنون هر جا که لازم دیده اند چه در پوشش قانون و چه حتی بطور محرمانه و

جا می روند و مدعی دفاع از مدنیت و تمدن هستند نشان می دهند که دیگر تحمل وجود آزادیهای نیم بند دمکراتیک در کشورهای بزرگ صنعتی نیز برای آنها مشکل شده است.

برخورد به مساله "جنگ با تروریسم" از زاویه دیگر نیز افشاگر ادعاهای امریکا می باشد. دولت امریکا جریان تروریستی "القاعده" و در راس آن اسامه بن لادن را مسئول حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر معرفی کرده است. حتی اگر این ادعا را در بست بپذیریم و اظهار تردید هم نکنیم که بعید است عملیاتی در چنان ابعاد و به هدف هایی با چنان حساسیت توسط یک گروه کوچک تروریستی و دور از چشم سازمانهای جاسوسی و بدون پشتیبانی قدرت بزرگی صورت گرفته باشد باز سوالات زیادی در این زمینه مطرح می باشند که جوابهای واقعی و نه مبتنی بر حدس و گمان می طلبند. بنابه آموزش مارکسیسم لنینیسم هیچ اقدام و حرکت سیاسی وجود ندارد که در پشت آن منافع مشخص قشر یا طبقه ای قرار نداشته باشد. براین اساس اولین سوال این است که بن لادن و سازمان "القاعده" نماینده منافع چه قشر و طبقه ای می باشند و برای تامین منافع کدام قشر یا طبقه فعالیت میکنند؟ اگر این جریان مسئول حملات ۱۱ سپتامبر می باشد از آن حملات چه هدفهای مشخصی را تعقیب می کرده و درصدد تامین چه منافعی بوده است؟ چه منافعی ایجاب می کند که آنها از قبول مسئولیت حملاتی که انجام داده اند سرباز زنند و حتی آن را انکار و تکذیب نمایند؟ از نامعلوم و مخفی ماندن مسئولین آن حملات چه گروه اجتماعی (قشر یا طبقه ای) سود می برند؟ آیا بن لادن و سازمان "القاعده" با حمله به سمبلهای اقتصادی و نظامی امریکا قصد ضربه زدن به امپریالیسم امریکا را داشته اند؟ اگر جواب مثبت باشد. باید پرسید که اولاً مبتنی بر کدام واقعیتها و براساس

غیر قانونی راسا به تنبیه مخالفین خود در اقصی نقاط جهان پرداخته اند. بنابراین پرسیدنی است که وقتی امریکا مثلا می تواند در طی یک عملیات تهاجمی کاخ ریاست جمهوری در یک کشور دیگر (پاناما) را محاصره کرده و رئیس جمهور آن (نوری اینگا) را دستگیر و به امریکا ببرد و یا در اقصی نقاط جهان از طریق عمل خود فروخته اش کودتاهایی بر علیه مردم ترتیب دهد (نظیر کودتای خونینی که در شیلی به راه انداخت و با سرنگون ساختن حکومت آلوده، ژنرال آگوستینو پینوشه را بر سر کار گماشت و یا کودتای ۲۸ مرداد را در ایران بر علیه دکتر مصدق سازمان داد) حال چه شده است که در حالیکه هنوز خواهان تثبیت و تحکیم موقعیت خود بعنوان پلیس قدرتمند جهان می باشد، به جای مبادرت به روشهای آشنای پلیسی خود برای دستگیری بن لادن از آغاز جنگ صحبت می کند؟ یا

چرا دولت امریکا به جای توسل به جنگ حتی به روشی که میلو سویچ را دستگیر و به زندان انداخت رفتار نمیکند؟ چرا از آن شیوه و روشهای باصطلاح "متمدانه" دیگری برای دستگیری بن لادن استفاده نمیکند؟ اگر مساله بر سر تنبیه و مجازات بن لادن یا جریان و جریانات اسلامی تروریست است به یقین میتوان گفت که برای رسیدن به این منظور راههای زیادی وجود دارد و جنگ اولین و تنها راه آن نیست.

در جمعبندی این مقاله بطور کلی مسایل زیر قابل تاکید می باشند:

حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر از جانب هر کس یا جریانی صورت گرفته باشد دارای ماهیت ارتجاعی بوده و در خلاف جهت منافع توده های تحت ستم و ضدامپریالیست سراسر جهان قرار دارد.

امپریالیسم امریکا حملات ۱۱ سپتامبر را دستاویزی برای پیشبرد سیاستهای جنگ طلبانه خود قرار داده است. در عین حال دولتهای امپریالیستی از عنوان عبارت ابهام انگیز "جنگ با تروریسم" حمله به منافع توده های مردم چه در کشورهای متروپل و چه در کشورهای تحت سلطه را تعقیب می کنند.

شرایطی که "جنگ با تروریسم" در آن مطرح شده بیانگر آن است که عرصه برای امپریالیستها در سطح جهان بیش از پیش تنگ گشته و آنها در هر اقدامی برای پیشبرد سیاستهای خود، مجبور به رودر رو قرار گرفتن با توده های هر چه وسیعتری شده اند. این واقعیت از طرف دیگر نشانگر شدت یابی هر چه بیشتر تضادهای خلقهای جهان با امپریالیسم از یک طرف و رشد هر چه فزوتتر تضاد کار و سرمایه از طرف دیگر می باشد تضادهایی که چشم انداز تیره و تاری را در مقابل امپریالیسم قرار می دهند.

آشنای پلیسی خود برای دستگیری بن لادن از آغاز جنگ صحبت می کند؟ یا

پیام فدایی و خوانندگان

آلمان

رح

بادرودهای انقلابی! نامه تان را دریافت کردیم. در رابطه با پیشنهادی که داده اید، مستقیما با شما تماس گرفته خواهد شد. موفق و پیروز باشید.

فرانکفورت

ر-۹

با درودهای مبارزاتی! با تشکر از اینکه تغییر آدرس خود را سریعا به ما اطلاع دادید. منتظر دریافت آدرس جدید جهت ارسال نشریات سازمان هستیم. موفق باشید.

دانمارک

ر- الف - ق

با درودهای انقلابی! نامه ای که در رابطه با سیاستهای جنگ طلبانه امریکا در افغانستان نوشته بودید رسید. همانطور که میدانید جنگ

و ترور، ذاتی سیستم سرمایه داری بوده و این سیستم بدون توسل به این جنایات اموراتش نمی گذرد. به امید اینکه نامه های بیشتری برای ما بنویسید. موفق و پیروز باشید.

سوئد

ر- ای - اف

بدنبال دریافت نامه تان جهت ارسال مرتب نشریات سازمان به آدرسی که داده بودید اقدام کردیم که از قرار متاسفانه تا کنون نشریه ای بدست شما نرسیده است. برای حل این مشکل، از این پس بخش توزیع "پیام فدایی" مستقیما نشریات را برای شما ارسال خواهد کرد. پیروز باشید.

کانادا

ر- آ

با سلام. نامه تان رسید. از اینکه نشریات ارسالی بدست شما نرسیده متاسفیم و امیدواریم از این پس نشریات سازمان بطور مرتب بدستتان برسد.

تظاهرات ضد جنگ

شنبه ۲۱ مهر، هزاران نفر در برلین تظاهرات بر علیه جنگ امریکا در افغانستان به راه انداختند. پلیس آلمان تعداد تظاهرکنندگان را ۱۵ هزار نفر اعلام نمود. در این تظاهرات مردم فریاد می زدند: "جنگ نه، برای همبستگی و عدالت اجتماعی"

در همین تاریخ مخالفین سیاستهای جنگ طلبانه امریکا تظاهرات بزرگی در شهر لندن سازمان داده و خواهان توقف عملیات جنگی امریکا در افغانستان شدند. مردم شعار می دادند: "جنگ را متوقف کنید، علیه امپریالیسم امریکا و بریتانیا مبارزه کنید". پلیس انگلستان تعداد تظاهرکنندگان را ۲۰ هزار نفر اعلام نمود. در حالیکه شاهدان عینی تعداد جمعیت را بیش از دوبرابر رقم فوق ارزیابی میکنند.

در تاریخ ۷ مهرماه در نیویورک، شیکاگو و واشنگتن نیز تظاهراتی بر علیه سیاست های جنگ طلبانه امریکا در افغانستان سازمان یافته بود. در واشنگتن هزاران نفر فریاد می زدند امپریالیسم را نابود کنید نه افغانستان را. نیروهای انتظامی ضمن حمله به این تظاهرات چندین نفر را دستگیر نمودند

چرا امپریالیستها

رژیم تروریست جمهوری اسلامی را تطهیر میکنند؟

حملات مرگیار و تروریستی روز ۱۱ سپتامبر در آمریکا و پیامدهای آن در سطح بین المللی، به نوبه خود به فرصتی برای بزک کردن چهره سیاه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی از سوی قدرتهای امپریالیستی و بویژه آمریکا و انگلیس تبدیل شده است. رژیم سرکوبگری که در تمام طول حیات خویش همواره در پیشبرد منافع منطقه ای و بین المللی قدرتهای بزرگ از سازماندهی، حمایت و ارتکاب به انواع اقدامات تروریستی ابا نورزیده، اکنون در کوران تبلیغات 'ضد تروریستی' آمریکا و متحدانش غسل تعمید یافته و به ناگهان به رژیمی که 'تروریسم' و بویژه اقدام تروریستی اخیر را محکوم کرده و از 'تروریسم بین المللی' فاصله گرفته (البته معلوم نیست چگونه و براساس کدام مدارک؟! تبدیل شده است. رژیمی که حتی در همین روزها جوانان را با عوامفریبی تمام زیر نام 'هجوم فرهنگی غرب'، به خاطر پوشیدن کفش و تی شرت و لباسهای منقش به آرمهای 'شیطان بزرگ' دستگیر کرده و شلاق می زند، در کوران حوادث جاری در تهران ریاکارانه مراسم 'افروختن شمع' راه می اندازد و از مردم می خواهد تا دفاتر 'همبستگی' با قربانیان 'تروریسم' را امضا کنند. درست در چنین اوضاع و احوالی است که تبلیغات امپریالیستی به شدت مراقبتند تا در کارزارهای که زیر نام 'جنگ' با 'تروریسم بین المللی' و 'دولتهای حامی تروریسم' به راه انداخته اند، دامن رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی به هیچ رو آلوده نگردد. بالعکس از لابلای همین کارزار باصطلاح ضد تروریستی و تبلیغات عوامفریبانه معلوم می گردد که رئیس جمهور آمریکا برای دولت جمهوری اسلامی 'پیام تشکر' فرستاده و از موضع این رژیم در مقابل حوادث اخیر آمریکا تجلیل کرده است. و یا نخست وزیر انگلستان که در وقایع اخیر به کاسه داغ تر از آش تبدیل شده تلفنی با خاتمی مزدور مکالمه میکند و عوامفریبانه از مواضع 'سازنده' مقامات رژیم سخن می گوید. و بالاخره دولت انگلستان ۲۲ سال پس از روی

کار آمدن جمهوری اسلامی وزیر امور خارجی خود را به تهران می فرستد و پیامهای محرمانه همپالگی های امریکایی اش را به مقامات جمهوری اسلامی می رساند. رویدادهای فوق به روشنی اثبات می کنند که تغییرات چشمگیری در کیفیت روابط دیپلماتیک بین جمهوری اسلامی و دولتهای امپریالیستی (در واقع در ظاهر سازی رابطه تحت سلطگی این رژیم به امپریالیستها) بویژه با آمریکا و انگلیس در جریان است.

در تعقیب این تحولات و زمینه ها و شرایط آن، نخستین نکته مهمی که جلب نظر می کند عبارت از آن است که این تغییرات درست در کوران 'کارزار بین المللی ضد تروریسم' امپریالیستها در شرف وقوع است. این در حالی است که از نظر دول غربی و جراند و بلندگوهای تبلیغاتی آنان، رژیم جمهوری اسلامی از نخستین روز به روی کار آمدنش تا امروز، (حداقل تا روز قبل از حادثه تروریستی سپتامبر؟! در لیست بلندبالای منتسب به 'تروریسم بین المللی' در قسمت فوقانی این لیست قرار داشته است. مطابق گزارشات موجود این رژیم سالانه بیش از صدمیلیون دلار تنها صرف تسلیح و تغذیه گروههای سیا ساخته نظیر حزب الله و حماس در فلسطین و لبنان می کند. بسیاری از دارو دسته های تروریستی فعال در افغانستان تحت پوشش حمایت دستگاههای اطلاعاتی و حکومت جمهوری اسلامی هستند. در بوسنی دستگاه تروریستی و اطلاعاتی جمهوری اسلامی به استناد گزارشات دول غربی نقش بزرگی را در منازعات این منطقه به نفع یکی از جناحهای درگیر یعنی دولت 'مسلمانان' بوسنی ایفا میکنند. علاوه براین مطابق برخی تبلیغات دستگاههای تبلیغاتی غرب راجع به عملیات تروریستی انفجار مرکز یهودیان آرژانتین، جمهوری اسلامی مظنون درجه یک در این عملیات است. در گزارشات این منابع، ترور سازمان یافته مخالفین سیاسی توسط تروریستهای جمهوری اسلامی در طول سالها در خاک آلمان،

فرانسه، اتریش، قبرس و... یک حقیقت مستند و پذیرفته شده است. علاوه براین حکم ترور سلمان رشدی همچنان عملاً پابرجاست. و بالاخره از همه اینها گذشته دولتهای امپریالیستی ظاهراً پذیرفته اند که بالاترین مقامات جمهوری اسلامی در سازماندهی واقعه تروریستی میکونوس و کشتار مخالفین سیاسی با مدارک انکار ناپذیر دست داشته اند و باید توسط پلیس بین المللی دستگیر و به محکمه سپرده شوند. با توجه به این واقعیات سوال گریزناپذیر آن است که آیا تغییر لحن و تبلیغات قدرتهای امپریالیستی در مورد جمهوری اسلامی و تلاش آشکار آنها برای تطهیر چهره سیاه این رژیم از 'اعمال تروریستی'، مبتنی بر مدارک عینی و حقایقی است که ثابت می کنند حکومت سرکوبگر جمهوری اسلامی یک شبه از 'تروریسم' و 'اعمال تروریستی' فاصله گرفته است؟ و یا مساله بر سر منافع و ضرورتهایی است که چنین تغییر لحنی از سوی امپریالیستها - بدون آنکه در سیاستهای تروریستی این رژیم تغییری ایجاد شده باشد - را ایجاب میکنند؟

تا آنجا که به مدارک عینی و حقایق باز می گردد، واقعیت این است که تاکنون دولتهای امپریالیستی و مبلغین آنها در توجیه تغییر ۱۸۰ درجه ای موضع 'ضد تروریستی' خود در قبال جمهوری اسلامی هیچ مدارکی را ارائه نکرده اند. پس صورت مسئله این است که چه ضرورتی موجب این تغییر لحن و رویه شده است و بطور اولی چه مصالح و منافع مشخصی محرک تلاشهای جاری برای 'تروریسم زدایی' از چهره رژیم تروریست جمهوری اسلامی و علنی کردن و گسترده شدن روابط دیپلماتیک این حکومت با امپریالیستها می باشد؟

تا آنجا که به جوهر و نوع روابط فیما بین جمهوری اسلامی با امپریالیستها باز می گردد، واقعیت این است که در ماهیت و محتوای این رابطه یعنی وابستگی اقتصادی - سیاسی جمهوری اسلامی به امپریالیستها در طول ۲۲ سال گذشته نه تنها

کوچکترین تغییری ایجاد نشده بلکه با توجه به سیاستهای متخذه از سوی گردانندگان نظام، این وابستگی خانه خراب کن به بهای نابودی تدریجی حیات و معاش میلیونها تن از کارگران و خلقهای تحت ستم و پرشدن جیبهای گشاد دولتها و کمپانیهای امپریالیستی، تعمیق یافته است.

روند فوق با پایان جنگ امپریالیستی ایران و عراق و آغاز دوره بازسازی تشدید گشته است. به شکلی که به موازات عقد قراردادهای اسارتبار کلان اقتصادی با دول امپریالیستی، اخذ وامهای خانه خراب کن و با بهره های سرسام آور از موسسات امپریالیستی و در همان حال اجرای بدون چون و چرای برنامه های اقتصادی غارتگرانه این نهادها، کارگران و توده های محروم ما هرچه بیشتر در چنبره فقر و فلاکت فرو رفته و در مقابل مکیده شدن شیره جان آنها توسط امپریالیستها و سرمایه داران وابسته، جامعه هرچه بیشتر به نظام امپریالیستی وابسته شده است.

از سوی دیگر در سالهای اخیر و بویژه از زمان روی کار آمدن خاتمی فریبکار و بلند کردن پرچم دروغین گفتگوی تمدنها و دموکراسی، قانونمداری و احترام به حقوق بشر و... ما شاهد آن هستیم که چگونه این شعارهای توخالی به ابزاری در دست امپریالیستها تبدیل شده اند که با اتکا به آنها ضمن تشدید غارتگری و استثمار و چپاول ثروتها و منابع کشور ما فریبکارانه برای اقتناع افکار عمومی توده ها در کشورهای متروپل و توجیه جنایات خود به این شعارها استناد کرده و بکوشند تا رژیم سرسپرده و جلاد جمهوری اسلامی را در افکار عمومی تطهیر کنند و ماهیت آن را وارونه جلوه دهند. به این اعتبار تکرار این شعارها بدون آنکه قرار باشد که موجب کمترین تغییری در زندگی توده ها شود- و پژواک هر روزه آن در بلندگوهای تبلیغاتی غرب، در واقع ابراز توجیه عملکرد غارتگرانه امپریالیستها و تشدید سلطه جویی آنها در کشور ماست. بیهوده نیست که در ماههای اخیر ما شاهدیم که چگونه بزرگترین هیاتهای اقتصادی و تجاری از سوی اتحادیه اروپا و یا دولتهایی نظیر انگلستان و آلمان و ایتالیا به تهران می روند و ضمن عقد قراردادهای استعماری و ناصرالدين شاهی بویژه در زمینه نفت و گاز، با جیبهایی پر باز میگردند و در همان حال محتوای تمامی تبلیغات تهوع آور امپریالیستی در مورد جمهوری اسلامی و ایران،

آکنده از دروغهای وقیحانه مبنی بر پیشرفت حقوق بشر در جمهوری اسلامی، اصلاحات تدریجی، احترام به حقوق توده ها، دموکراسی و... تحت زمامداری دولت خاتمی جنایتکار است.

تبلیغات بی پایه فوق در شرایطی پژواک می شود که تحت زمامداری دولت خاتمی، حیات توده ها و بویژه میلیونها تن از کارگران و زحمتکشان هرچه فزونیتر به سوی فقر و بدبختی سوق یافته. بیکاری، تورم، گرانی و فحشا و فساد بیداد می کنند و در زمینه حقوق و آزادی های سیاسی و مدنی، دستگاه مخوف قتل و کشتار و بگیر و ببند و ترور و زندان رژیم، فعالتر از هر زمان دیگری به جنایات ضدخلقی بر علیه توده ها مشغول است. این تبلیغات در شرایطی سازمان یافته که جمهوری اسلامی بنابه هزار و یک دلیل روشن در سطح منطقه به طور روزمره در راستای پیشبرد خطوط امپریالیستی و مصالح قدرتهای جهانی در فلسطین و افغانستان، عراق و یوسنی و... به تقذیه و تسلیح و حمایت از گروههای تروریست و سیا ساخته اسلامی و ارتجاعی مشغول است.

و بالاخره این تبلیغات مسموم در شرایطی است که دستگاه سرکوب و ترور جمهوری اسلامی در داخل کشور نیز همچنان به شکار و ترور فعالین سیاسی و آزادیخواهان ادامه می دهد، عاملین اصلی قتلهای زنجیره ای را تطهیر می کند و بالاخره بساط شکنجه و اعدام را در هر کوی و برزن گسترده است. در شرایطی که تنها در ظرف یکی دو ماه اخیر بنابه گزارشات موجود، رژیم جمهوری اسلامی برای زهر چشم گرفتن از مردم دهها تن را به بهانه های مختلف اعدام کرده و حکم اعدام صدها نفر را امضا کرده، در چنین شرایطی دستگاههای تبلیغاتی غرب، با وقاحت تمام در جهت توجیه مصالح امپریالیستی، از تقبیح تروریسم توسط جمهوری اسلامی و برقراری روندهای دموکراتیک و... در ایران سخن می گویند. اما این تبلیغات عوامفریبانه هیچ ربطی به واقعیت ندارند. تنها محرک آنها منافع و مصالح جاری امپریالیستها در جهت پیشبرد سیاستهایشان در ایران و منطقه توسط جمهوری اسلامی است.

در سالهای نه چندان دور مصالح امپریالیستها آن بود که رژیم سرسپرده جمهوری اسلامی در عرصه بین المللی نقش یکی از دولتهای یاغی،

تروریست پرور، بنیادگرای اسلامی و دشمن قسم خورده غرب را بازی کند. اکنون از نظر برخی از سیاستهای امپریالیستی همان مصالح ایجاب می کنند تا جمهوری اسلامی در سطح منطقه ای و بین المللی بتدریج نقش میانه رو و معتدل شده را برعهده بگیرد. در این راستاست که سیاست آب کردن یخها در رابطه بین غرب و بویژه امریکا با جمهوری اسلامی که از مدتها قبل آغاز شده تعقیب می گردد. گرد و غبار سهمناکی که انفجارهای اخیر در امریکا برپا کرده اند یکی دیگر از موقعیتهای مناسب برای دول امپریالیستی است تا با استفاده از آن به تزئین چهره کثیف رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در افکار عمومی بپردازند و منافع غارتگرانه خود را هرچه روانتر به پیش ببرند. در این چهارچوب است که در جریان پیامدهای حوادث تروریستی اخیر در امریکا از جمله ما شاهد تشدید روند باصطلاح عادی شدن روابط بین شیطان بزرگ و جمهوری اسلامی (بخوان علنی ترشدن یک رابطه عمیق و دیرین) هستیم.

رویدادها و تحولات اخیر در رابطه جمهوری اسلامی با امریکا و همپالگی هایش یکبار دیگر پرده از ماهیت فریبکارانه امپریالیستها و رژیم وابسته جمهوری اسلامی برداشته و توخالی بودن تمامی شعارهای این دولتها بر علیه یکدیگر در طول ۲۲ سال گذشته را اثبات می کنند. رویدادهای اخیر یکبار دیگر بر این تحلیل که جمهوری اسلامی از روز نخست روی کار آمدنش برغم هیاهوهای ضدامپریالیستی اش تا مغز استخوان وابسته به امپریالیستها بوده و می باشد، مهر تأیید می زنند. این وقایع ثابت می کنند که نقش و چهره بین المللی رژیمهای سرسپرده ای نظیر جمهوری اسلامی اساساً تابع نیازهای اقتصادی-سیاسی قدرتهای امپریالیستی بوده و هرگاه این نیازها ایجاب کنند رژیمهای فوق با یک چرخش کوچک می توانند در انتظار توده ها، تروریست و بزرگترین دشمنان آزادی و دموکراسی و یا بالعکس دموکرات و مردمی جلوه داده شوند. رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی مظهر بارز این حقیقت است.





تلاش برای تطهیر چهره سرکوبگر جمهوری اسلامی محکوم است!

حوادث تروریستی اخیر در آمریکا صرفنظر از تمامی منافع کوتاه مدت و دراز مدت آن برای امپریالیستها، بنوبه خود به فرصتی تبدیل شده تا دول امپریالیستی بویژه آمریکا و انگلیس برای پیشبرد منافع غارتگرانه خود به تطهیر چهره سرکوبگر و تروریست جمهوری اسلامی بپردازند. در همین رابطه است که ما شاهدیم که چگونه در جریان رویدادهای پس از فاجعه ۱۱ سپتامبر، برغم وجود نام جمهوری اسلامی در صدر لیست بلندبالای 'دولتهای تروریست' و 'ترور پرور' در آمریکا، مقامات این دولت با رفتاری به دقت سنجیده شده و هدفمند، به شدت مراقبت تا کارزار فریبکارانه ضدتروریستی آنها دامن جمهوری اسلامی را در افکار عمومی آلوده نسازد.

برغم هیاهوهای وسیع تبلیغاتی برعلیه 'تروریسم' و 'دولتهای تروریست' و... در تبلیغات جاری همواره تلاش می شود تا جمهوری اسلامی به عنوان رژیمی که گویا از 'تروریسم' فاصله گرفته و اقدامات تروریستی را 'محکوم' میکند معرفی گردد. تبلیغات امپریالیستی با چنین رویه ای در واقع می کوشند تا ماهیت ضدخلقی جمهوری اسلامی و تمامی اعمال تبهکارانه آن در افکار عمومی بویژه در غرب را استتار کنند. در همین چهارچوب است که رئیس جمهور آمریکا با فرستادن پیامهای آشکار 'محرمانه' از موضعگیری جمهوری اسلامی در قبال حوادث اخیر 'تجلیل' می کند و یا نخست وزیر انگلیس با خاتمی فریبکار گفتگوی تلفنی راه می اندازد و از موضع 'سازنده' جمهوری اسلامی در قبال وقایع اخیر 'تشکر' می کند و تمام اینها در حالی است که نمایندگان دول امپریالیستی و هیاتهای وسیع بازرگانی و اقتصادی از سوی اتحادیه اروپا و... به ایران گسیل می شوند. به این ترتیب در کارزاری که به راه افتاده ما شاهد تعقیب خطی هستیم که مطابق آن تلاش می گردد تا دیکتاتوری تروریست پیشه و جنایتکار جمهوری اسلامی در انتظار عمومی 'غسل تعمد' یابد و به جای آن تصویر یک رژیم 'میانه رو'، 'دمکرات' و 'معتدل' و 'مخالف تروریسم' به افکار عمومی در غرب القا شود. این یک دروغ محض است و برغم تمامی قدرت تحمیق گرانه ای که در پشت این تبلیغات مسموم متمرکز شده به خاطر تضاد با واقعیت محلی از اعراب ندارد. چرا که تا آنجا که به واقعیت باز می گردد، رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی از نخستین روز روی کار آمدن خویش به خاطر پیشبرد منافع ضدخلقی خود و اربابانش چه در داخل ایران و چه در سطح بین المللی از ارتکاب به هیچگونه عملیات سرکوبگرانه، تروریستی و جنایتکارانه ای دریغ نورزیده است. تسلیح و تغذیه گروههای تروریست CIA ساخته حزب الله و حماس در فلسطین و لبنان، دخالت گری و حمایت کردن از ارتجاعی ترین جریانها در حوادث بوسنی و افغانستان و عراق و دهها نمونه ریز و درشت دیگر شواهدی دال بر صحت این مدعاست. علاوه بر اینها، تبلیغات مبتنی بر 'تروریسم زدایی' از چهره رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی در شرایطی است که در جریان واقعه میکنونوس و ترور وحشیانه مخالفین سیاسی توسط دستگاه ترور این رژیم، دادگاه آلمان به خاطر نقش کتمان ناپذیر بالاترین مقامات حکومت جمهوری اسلامی در سازماندهی و اجرای این عمل تروریستی تاحد اعلام درخواست دستگیری آنها به پیش رفت و امروز نیز برخی از این رهبران به لحاظ رسمی در سطح بین المللی تحت تعقیبند.

از سوی دیگر تبلیغات 'تروریست' زدایی از پیکر جمهوری اسلامی توسط آمریکا و همپالگی هایش در شرایطی است که هنوز نام این رژیم در گزارشات سالانه وزارت خارجه آمریکا در لیست دولتهای 'یاغی' و 'تروریست پرور' قرار دارد. با توجه به این حقایق می توان درک کرد که برغم تصویر دروغینی که تبلیغات مسموم جاری، درصدد ایجاد آن در افکار عمومی هستند در ماهیت ضدخلقی و تروریست جمهوری اسلامی هیچ تغییری حاصل نشده، آنچه که تغییر یافته سیاست دول امپریالیستی و بویژه آمریکا و انگلیس در رابطه با نقش تاکتیکی رژیم جمهوری اسلامی در چهارچوب استراتژی کلی امپریالیستی است که دول فوق در شرایط کنونی برای تامین منافع خود در منطقه ترسیم کرده اند.

واقعیت این است که در سالهای اخیر به موازات تشدید هجوم سرمایه های امپریالیستی به ایران، (عمدتا در زمینه نفت) تبلیغات دامنه داری توسط دولتهای اروپایی و آمریکا در سطح افکار عمومی کشورهای متروپل سازمان یافته و طی آن تلاش گردید تا گسترش مناسبات غارتگرانه و یک جانبه اقتصادی از سوی کمپانیها و دول امپریالیستی با ایران با توجیهات دروغینی نظیر تلاش برای توسعه 'روندهای دمکراتیک' در جمهوری اسلامی و 'اعتدال' و... تزیین گردد.

مطابق همین منافع مشخص اقتصادی است که ما شاهدیم امپریالیستها ضمن تشدید حمایتهای مستقیم و غیرمستقیم خود از جمهوری اسلامی، وقیحانه از 'تغییرات دمکراتیک' در ایران دم می زنند و در شرایطی که چوبه های شلاق و دار توسط این رژیم سرکوبگر در هر کوی و برزنی برعلیه توده های معترض و محروم برپا شده، از 'دمکراسی' در ایران و 'احترام' به 'حقوق و آزادیهای دمکراتیک و مردمی' دادسختن می دهند. موج اخیر تبلیغات بلندگوهای تبلیغاتی غرب مبنی بر 'فاصله گیری' جمهوری اسلامی از 'تروریسم' و 'مخالفت' آن با 'ترور' و 'تروریسم' در تداوم چنین روندی صورت گرفته است. بر مبنای این خط، در خاور میانه، جمهوری اسلامی بدون آنکه در ماهیت سرکوبگر و دیکتاتور بیشه اش کمترین تغییری بوجود آمده باشد، باید به تدریج از ایفای نقش یک رژیم 'اسلامی بنیادگرا' و 'تروریست' فاصله گرفته و ردای یک حکومت 'معتدل'، 'میانه رو' و 'صداپسند' مخالف تروریسم را بر تن کند. چنین تغییر مشی ای نه تنها قدرت مانور کمپانیها و کارتلها و دول غارتگر جهانی را بویژه در افکار عمومی، در امر غارت و استثمار منابع ملی و میلیونها تن از کارگران و توده های محروم توسعه می بخشد، بلکه با مستحکم تر کردن هاله حمایت بر پیکر پوسیده و بحرانی رژیم جمهوری اسلامی، آن را هرچه بیشتر از کانون تنفر و خشم مبارزاتی مردم مصون می سازد. این هدف مشخصی است که در تلاشهای 'تروریست زدایی' از جمهوری اسلامی توسط امپریالیستها در روزهای اخیر شاهد آن می باشیم. نباید گذاشت تا گرد و غبار سهمگین ناشی از فاجعه نیویورک، به وسیله ای برای تطهیر چهره رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی توسط امپریالیستها تبدیل شود. این تبلیغات مسموم و سازماندهندگان فریبکار آن را باید با تمام قدرت افشاء نمود.

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش!

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران - ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۱



مبارزه بر علیه تروریسم یا تشدید سرکوب توده ها

فاجعه کشتار هزاران تن از مردم آمریکا در جریان حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر به دستاویزی برای تشدید هجوم دولتهای امپریالیستی به توده ها به منظور قلع و قمع حقوق و آزادیهای دموکراتیک مختلف بدل گردیده است. در همین رابطه دولت بوش با سوء استفاده از نفرتی که در اثر حوادث تروریستی اخیر در افکار عمومی نسبت به مسلمانان این اقدامات ایجاد شده سریعاً زیر عنوان 'مبارزه با تروریسم' درصدد تصویب لایحه ای برای محدود کردن 'حقوق شهروندی' و 'آزادی های فردی' برآمده است. طی اقدامی مشابه دولت انگلیس نیز در تلاش برای 'قانونی' کردن و پیشبرد طرحی است که مطابق آن، قوانین محدود کننده موجود بر سر راه 'استرداد' افرادی که از نظر این دولت 'تروریست' خوانده می شوند به دولت کشورهای متبوع برداشته شود. در این میان هجوم برای سخت تر کردن قوانین شناخته شده مربوط به پناهندگی در کشورهای اروپایی نیز توسط قدرتهای امپریالیستی هرچه گسترده تر شده است. به شکلی که وزیر کشور آلمان سریعاً با استناد به حوادث تروریستی آمریکا طرحی را برای تصویب به دولت پیشنهاد کرده که محورهای اصلی آن عبارت از کاهش چشمگیر تعداد پناهندگان و مهمتر از آن از بین بردن حق 'فعالیت سیاسی' برای پناهندگان است.

از سوی دیگر به موازات تلاشهای جاری و تبلیغات مسمومی که دولتهای آمریکا و اروپا برای برانگیختن احساسات نژادپرستانه و مقبول نشان دادن اقدامات ضددموکراتیک و سرکوبگرانه خود به راه انداخته اند، در هفته های اخیر موجی از حملات نژادپرستانه و فشارهای سیاسی و اجتماعی در کشورهای فوق بر علیه پناهیجویان، مهاجرین، افراد عادی مسلمان و فعالین مدافع حقوق و آزادیهای دموکراتیک سازمان یافته است. به طور مثال در کانادا بدنبال حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر در موارد متعددی در مدارس و محیطهای آموزشی، کودکان خانواده های مسلمان و پناهنده مورد اهانت و ضرب و شتم قرار گرفته اند. در آمریکا سازمان FBI با مستمسک قرار دادن حملات تروریستی اخیر موجی از دستگیریهای 'غیرقانونی'، ضرب و شتم و بازجویی بر علیه فعالین سیاسی سیاهپوست و مهاجر صورت داده تا جایی که در این زمینه در جریان یک کنفرانس مطبوعاتی رئیس این سازمان توسط بعضی از خبرنگاران مورد سوال قرار گرفت. در انگلیس به محلهای کسب و کار مهاجرین یورش شده و حتی در یک مورد مهاجمان با پرتاب یک بمب دست ساز مغازه یک هندی را هدف قرار داده اند.

نکته قابل توجه اینجاست که به موازات اقدامات سرکوبگرانه دولتها و تلاش برای برانگیختن احساسات ضدخارجی و نژاد پرستانه، رسانه های خبری جیره خوار محافل امپریالیستی به شدت در جهت تقویت این کارزار کوچک شده اند و بر طبل انتقامجویی و 'خشونت' می کوبند. در این زمینه کار به جایی رسیده که ما شاهدیم رسانه های فوق با تمرکز دوربینها و بلندگوهای خود در بخشهای خاصی از جامعه آمریکا، سالوسانه نظرات و آمارهای محدود و دست چین شده ای را از خورجین بیرون می آورند مبنی بر اینکه گویا متعاقب حوادث اخیر، بیشتر از ۸۰ درصد جامعه آمریکا موافق بی چون و چرای سیاستهای جنگ طلبانه و سرکوبگرانه دولت بوش و موافق 'محدود' کردن آزادیهای دموکراتیک و حقوق شهروندی خویش به بهانه 'مبارزه با تروریسم' هستند.

مجموعه اقدامات ضد مردمی و تبلیغات زهر آگین و سازمان یافته ای که در توجیه این اقدامات صورت می گیرد قبل از هر چیز پرده از ماهیت رسوای کارزار به اصطلاح ضد تروریستی دولت آمریکا و متحدین امپریالیستش بر می دارد و بخوبی نشان می دهد که آنچه امپریالیستها در زیر لوای 'مبارزه با تروریسم' درصدد پیشبردش هستند، چیزی جز گسترش دامنه سرکوب و اختناق، تشدید یورش به آزادیهای دموکراتیک باقیمانده در کشورهای غرب، ترویج احساسات نژادپرستانه برای مسحکم تر کردن پایه های حاکمیت ضد مردمی سرمایه داری و ارتجاع بر علیه کارگران و خلقهای زحمتکش نمی باشد. چرا که اصولاً هرگونه مبارزه واقعی 'ضد تروریستی' در جهان امروز، اگر کمترین جدیتی در آن وجود داشته باشد، باید در درجه نخست طراحان و تغذیه کنندگان اصلی تروریسم بین المللی - چه در شکل فردی و چه در شکل دولتی- یعنی امپریالیسم آمریکا و شرکاء و مزدوران را هدف قرار دهد. از نقطه نظر کارگران و خلقهای تحت ستم تروریستها نمیتوانند با 'تروریسم' مبارزه کنند. بنابراین هر جا که کارزار مبارزه 'ضد تروریستی' از سوی امپریالیستها در کار است باید بدنبال منافع واقعی و ضد انقلابی ای بود که این دولتها با به راه انداختن چنین کارزارهای دروغینی مشغول پیشبرد آن بر علیه کارگران و توده های ستمدیده می باشند. رویدادهای پس از فاجعه ۱۱ سپتامبر موید این واقعیت هستند.

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیرش!

برقرار باد اتحاد کارگران و خلقهای ستمدیده سراسر جهان!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران - ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۱

دین و دولت در امریکای امروز (۲)

که از این روابط اجتماعی ناشی می شود، می ستیزد. اصطلاحات پرهیزگاران و ریاکارانه ای نظیر مسئولیت شخصی که این همه توسط این دژخیمان به ظنن درمی آید، همچون سلاحی ایدئولوژیک به کار برده می شود تا ناکامی جامعه سرمایه داری را - در پایبندی به اصول و نویدهایی که خود اعلام کرده بود و بویژه فقر و شرایط ستم بارانه ای که در شهرها، مردمان را در چارچوبی تنگ و کاست وار اسیر کرده است - به پای خود مردم بنویسد. تلاش دارد تا مهلت این شرایط و عمل مردمانی که اجبارا در چنین شرایطی محبوس مانده اند را ناشی از ضعف ها و کمبودهای به اصطلاح اخلاقی خود مردم جا بزند و علت واقعی را که همانا خود ستم و سیاستهای حاکمین جامعه است، انکار و غیرقابل رویت سازد.

در چنین زمینه ای است که توده ها در شهرها با سیاستی هرچه سرکوب گرانه تر مواجه می شوند در اسرائیل باستان... جامعه از طریق شبه سرمایه از شر این گناه رهایی یافت و زمین از لوٹ وجود شیطان پاک شد. این ها سخنان سناتور "جس هلمز" نژادپرست جنوبی سابق الذکر است. واقعیت برتری نژاد سفید (فاشیسم ملبس به جامه مذهبی و دوخته شده بر قامت جامعه کنونی امریکا) و شرارتهای بی پایان آن در سرتاسر تاریخ امریکا، با اعدام سیاهان و لاتین تبارها ادامه یافته است. اخلاقیات بنیادگرایانه مبنایی برای حقوق شده است.

یک روزنامه نگار کانادایی از خوانندگانش می خواهد، همراه با وی دعا کنند که تجدید حیات کنونی مذهب در زندگی سیاسی مان همه جاگیر شود. (پیتر دز باراتس، لندن فری پرس سپتامبر ۲۰۰۰) متأسفانه آن چه که او نمی تواند ببیند، آن است که به این عقل گرایی یا غیر عقل گرایی اخلاقی - مذهبی برای ایجاد مقتضیات لازم سرمایه جهانی جهت استثمار به شیوه ای هرچند نامحدودتر و سترگ تر در جامعه امریکا، بیش از پیش نیاز است. و این امر در درب و داغان کردن برنامه های رفاه اجتماعی (هزینه های مربوط به رفاه اجتماعی را آنها بار هزینه های "غیرتولید" میدانند که به کسانی می خواهند از "مسئولیت شخصی" خویش

شانه خالی کنند، یاری می رساند)، ارتقاء قدرتهای سرکوب دولتی و ترویج فضای سرکوب اجتماعی به خوبی آشکار است. لایحه سناتور هنری هاید تمامی زنان فقیر را از کمکهای پزشکی برای سقط جنین

به نظر می رسد که در "سرزمین آزاد" تا زمانی که فرهنگ مذهبی در حال بالیدن است، به این یا آن طریق، با یا بدون مسیحیت بعنوان تکیه گاهش، توسط طبقه حاکمه مورد حمایت قرار می گیرد. مردم فکر می کنند که دانشمندان بطور مستقل چیزی را اختراع می کنند، در حالی که الهام دهنده آنها موجودات آسمانی هستند که مثل انسان به نظر می رسند با دماغهای از استخوان ساخته شان... این موجودات حوالی ۱۹۰۰ بر سر ما خراب شدند و آمدند تا انسان را با "کلون" عوض کنند. و آنها هستند که از لحاظ فرهنگی و معنوی مرا کنترل می کنند. این کلمات از دهان "لی هونزی" رهبر فرقه مذهبی فالون بیرون آمده - که هم اکنون میلیونها هوادار دارد. و در چین در ۱۹۹۲ (سالی که بسیاری از امیدها بر باد رفت) ۶۰ میلیون هوادار داشت، یعنی ۴ میلیون عضو بیشتر از حزب کمونیست - و موجودات آسمانی را عامل بسیاری از مصائب بشری می داند. در ۱۹۹۶، در رابطه با به رسمیت شناخته شدن پیروان بی شمار او در امریکا، شهردار هوستون تگزاس، یک روز را به نام "روز لی هونزی" اعلام کرد. "فالون" تعدادی شعبه در هشت کشور دنیا و ۲۱ ایالت امریکا دارد. "من می خواهم به مردم بیاموزم که چگونه خوب باشند و در سیاست دخالت نکنند" تایم می ۹۹.

یکی دیگر از هوسهای مذهبی امریکایی ها بودیسم است که بوسیله یکی از هالیوودی های ثروتمند و مشهور که دالایی لاما را خدای خود می داند در امریکا شیوع یافته. به عنوان یک سند جالب تاریخی بد نیست اشاره کنیم که دالایی لاما در اکتبر ۹۸ بیانیه ای صادر کرد و در طی آن اعتراف نمود که در دهه ۱۹۶۰ سیا، میلیونها دلار برای تسلیح، آموزش و پرداخت حقوق به دارو دسته ضدانقلابی که او تشکیل داده بود پرداخت کرده است و خود وی نیز مستقیماً از سیا حقوق دریافت می کرده. یک دهه بعد بدنبال اصلاحات ارضی که مائو به راه انداخت، این برنامه به خاطر عدم حمایت مردم تعطیل شد. طبیعی است که این آخرین اعتراف، محبوبیت و اشتهار او را شدیداً کاهش داد. همچنین شاهد گسترش جمعیت های "شفابخش ایمانی" زیادی هستیم که کشیش هایشان، پیروان شان را از دکترها و پرستارها برحذر می دارند. بسیاری از ایالتها از جمله "اورگان" قانونی دارند که براساس آن والدین "شفابخش ایمانی" را از محاکمه به خاطر قتل غیر عمد، معاف میکند. بین سالهای ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۵، ۱۴۰ مرگ کودکان که قابل اجتناب بود در ۲۳ فرقه مذهبی در ۳۴ ایالت امریکا ثبت شده تایم اوت ۹۸. سیاستمداران اکنون در رقابتهای انتخاباتی در پوستره های دهن پرکن و پرمدعایشان از گناه و شیطان حرف می زنند. "پت را برتسون"، یکی از بزرگترین مسیحیان امریکا که او را کاندیدای مشروع سیاست می دانند، در کتاب پر فروش خود "پاسخ به ۲۰۰ سوال بسیار اساسی زندگی" می گوید که مسئول بیشتر مصائب جهان، شیطان است و بسیاری از بیماری ها به خاطر ارتکاب گناه شیوع می یابد. می نویسد که کارل مارکس "کشیش شیطان" بود. به یکی دیگر از افاضات حضرتش توجه فرمائید، "این امکان هست که شاهزاده ای شیطانی به مسئولیت اداره نیویورک، دیترویت، سنت لوئیز و یا هر شهر دیگر امریکا برسد. طبقه حاکمه امریکا به نوعی باور همگانی رسیده است که برنامه اجتماعی و سیاسی ارتجاعیون بنیادگرا در شرایط کنونی، عنصر بسیار مهمی در جامعه است. علاوه بر نیروهای بنیادگرا، گروهها قدرتمند دیگری نیز در این باور سهیم اند که ممکن است شرایطی پیش آید که استفاده از این ابزار بیش از امروز مورد نیاز باشد. ارتجاعیون بنیادگرا، در نیروهای مسلح نیز جایگاه مهمی را اشغال کرده اند، بویژه در سطح افسران عالیرتبه. دو افسر عالیرتبه نیروی دریایی که کتاب "چگونگی ساختن یک ارتش" را نوشته اند، می نویسند: "رادیکالهای فرهنگی کسانی هستند که از فرهنگ یهودی - مسیحی ما نفرت دارند کسانی که برنامه کارشان تدریجاً به صورت ایدئولوژی جدیدی درآمده که آن را "چند فرهنگ گرایی" یا "صحت سیاسی" می نامند، جنگ واقعی که در آینده درخواهد گرفت، به احتمال بسیار زیاد در خاک امریکا خواهد بود."

دین، پوشیده در مه ای آفیونی تمایز بین غنی و فقیر، شاهزاده و گدا، مرد و زن و دیگر تمایزات را که تابعی از شرایط تاریخی - اجتماعی اند، طبیعی و غیرقابل اجتناب می داند. مذهب، علیه الغای هرگونه تمایزات طبقاتی و مناسبات تولیدی که براساس آن، این تمایزات شکل می بندد، علیه الغای هرگونه روابط اجتماعی که با این مناسبات تولیدی انطباق دارد و سرانجام علیه دگرگون کردن تمامی تفکراتی

محروم کرد، و به خاطر جنگ صلیبی که به راه انداخت تا سقط جنین را عملی جنایی به شمار آورد، به پادشاه این امر، لقب افتخاری شوالیه را از کلیسای کاتولیک برای خود بدست آورد. ویلیام رن کویت رئیس دیوان عالی کشور (یکی دیگر از عزیز دردانه های حقوق مذهبی) مسئول اصلی تصویب قوانین فدرالی بود که براساس آن حصارکشی ساختمانها، پائیدن بدون حکم دادگاه، ورود بدون اجازه پلیس به منازل و بازداشت به خاطر جلوگیری از جرم را قانونی کرد. پرونده کاری اش سراسر تلاش بی وقفه برای پیدا کردن راهکارهایی است که جدایی نژادی را قانونی می کند. طرفدار سرسخت و دو آتش اعدام است و با هر گونه تجدیدنظر در حکمهای محکومیت مرگ مخالف است. سناتور ترنت لات رهبر اکثریت سنا، همگام با دیگر نماینده کنگره یعنی آقای رابرت بار که در ضمن در کمیته قضایی مجلس هم عضویت دارد، به داشتن همکاری با شورای شهروندان محافظه کار که نهادی شدیداً نژادپرست است متهم شده است. سناتور رابرت بیرد کارسیاسی اش را با عضویت در کوکولوس کلان KKK آغاز کرده است. رئیس سنا اشتروم ترموند با لایحه حقوقی مدنی مصوب ۱۹۵۷ که براساس آن تهدید علیه سیاهپوستانی که برای رای دادن ثبت نام می کردند غیرقانونی اعلام می شد، مخالفت کرد. (کارگر انقلابی - سپتامبر ۹۸)

تمامی علوم اجتماعی و طبیعی نه فقط به وسیله کلیسای کاتولیک بلکه توسط قدری گرای مذهبی نیز مورد هجوم مجدد قرار گرفته است. مثلاً محققینی که هم اکنون پیشاهنگ علم رستگاری اند، تلاش دارند تا ثابت کنند که بخش الهی می تواند به سلامتی فرد کمک کند. آنها ادعا میکنند که این عطیه الهی را می توان در درمان بسیاری از بیماری های عصبی، اختلالات خانوادگی و افسردگی بکار برد. آنها همچنین این عطیه الهی را در میان شامپانزه ها و تفاوت های فیزیولوژیک بین حالت های بخشش و نابخشودگی در بین این اجداد اولیه ما مورد مطالعه قرار داده اند. ائتلافی از وکلای لیبرال و متفکرین مذهبی، مبشر چیزی شده که آن را جنبش تجدید حیات عدالت نام گذارده اند. در حال حاضر حدود ۳۰۰ تا از این برنامه ها در زندانها وجود دارند که ابتکار تجدید حیات عدالت مذهبی در فلوریدا را نیز شامل می شود. در واقع بخشش بسیار بیرحم است، قربانی را فراموش می کند، دور و بر رنج و مرگ و شهادت پرپر می زند و علت های واقعی را کتمان میکند. و بطور خلاصه این انحراف دیگری از حقیقت است. بیولوژی مولکولی یکی دیگر از قربانیان این فضای نژادپرستانه، شبه علمی و شریرانه است که بهترین نمونه آن در ژورنال فیزیولوژی علمی و کتاب زندگی با ژن هایمان عرضه شده که در آن ها ایده بسط می یابد که انسانها همان قدر قدرت انتخاب در جنبه های مختلف شخصیتشان را دارند که در اندازه پاهایشان. به عنوان مثال ژنتیک رفتاری همچنس گرای و جنایت را به ژنی در کروموزوم ۱۱ مربوط می داند که به آن ماجراجویی گرای می گویند. بسیاری، این شکل کاملاً نوظهور ژن شناسی را تا آنجا بسط می دهند که می گویند میل به ارتکاب جنایت مادرزادی است.

در ۱۹۱۱ دانشمند بعداً معروف سزار لومبروسو اظهار داشت: میتوان آنها را از طریق خصوصیات ظاهری شان باز شناخت. گروهی از جنایتکاران وجود دارند که مادرزاد فاسدند و هیچگونه درمان اجتماعی برایشان وجود ندارد و در نتیجه هیچ چاره ای جز حذف و یا اعدام آنها وجود ندارد. (تایم آپریل ۲۰۰۰) امروزه تعداد هرچه بیشتری از باصلاح دانشمندان رسالاتی در مورد ژن جنایت چاپ و منتشر می کنند. سیاستمداران در مورد این سوپر شکارچیان انسان داد و هوار راه می اندازند و به این ترتیب حتی بدترین تئوری ها اعتبار علمی می یابند. علیرغم این موج عوامفریبانه جدید در جبرگرایی بیولوژیک یا قدری گرای، واقعیت این است که ارگانیسم ها جمع عددی ژنهایشان نیستند. ژنها چندین وجه از آناتومی و رفتار را تحت تاثیر قرار می دهند. ولی از طریق روابط متقابل پیچیده ای با دیگر ژن ها و ترشحات شان عمل می کنند و تحت تاثیر عوامل محیطی هم در درون و هم خارج از دگرگونی های ارگانیسم قرار می گیرند. کل ارگانیسم را نمیتوان همچون جمع جبری ساده کدهایی ساختاری مربوطه و کارکردشان تلقی کرد. تکنولوژی و تولید اجتماعی اساساً مساله تنگسالی و کمیابی را که در آن فقط اصلحها باقی می مانند از بین برده است. حتی با تغییرات در شیوه اجتماعی تولید، طبیعت بشر بدون تغییر مورد نگرش قرار می گیرد. چرا که در جامعه ای که به طبقات تقسیم شده کمیابی مصنوعی با تاثیرات فاجعه بار منفی اجتماعی اش بر بشر تحمیل می شود. یان تارسال متصدی موزه های تاریخی آمریکا مطرح می کند: ما برای همیشه و از زمانی که گونه انسانی مان از آخرین عصر یخبندان سربرآورد، موجوداتی خودسر، بوالهوس و ترسناک باقی خواهیم ماند. جامعه بورژوازی با انگیزه بی وقفه و بیرحمانه برای کسب ثروت بیشتر به هزینه مصیبت و ناکامی بیشتر برای انسان مشخص شده و تنها توجیهش به

دیدگاه منفی گرایانه طبیعت بشری است که مذهب به ما ارزانی داشته و همچنان به اثبات اعتبار علمی این دیدگاه از طریق مطالعات بی شمار انسان شناسی و روانشناسانه اش ادامه می دهد. در زمینه فیزیک، دانشمندان نامداری اخیراً تئوری های توضیح واقعیت را از طریق مکانیک کوانتوم و تئوری نسبیت با امید مخدوش کردن تئوری منسجم و واحد جاذبه و دیگر تئوری های مربوط به نیرو سرهم میکنند. آنها از بیگ بنگ (این باصطلاح آغاز جهان)، بیگ کرانچ (این باصطلاح پایان جهان) یا بسیاری از تفسیر ها در مورد پیدایش جهان سخن می گویند (درحالیکه هر ذره در جهان، جهان های جدیدی در هر لحظه می آفرینند و لحظه بعدی، این جهانهای جدید را دوباره به جهان های دیگر تقسیم میکنند). اما در پیدایش جهان لحظه ای تردید نمی کنند. و این ها کاملاً هماهنگ است با نظرات معتقدین به آفرینش جهان که براین باورند که بدون یک قادر مطلق کل مساله آغاز و پایان هستی (جهان) مورد تردید قرار می گیرد. اما نظر اکثریت فیزیک دانان درست خلاف این است. مارکسیسم براین باور است که تمامی هستی، چیزی نیست جز ماده در حال حرکت، که می تواند در تنوعی بی نهایت وجود داشته باشد. معهداً امروزه، پیروان واله و شیدای مذهب کور در علوم به انواع حیل می کوشند ثابت کنند که ماده انتها و نهایت دارد و انرژی تغییر شکل نمیدهد بلکه چیزی به آن اضافه یا از آن کم می شود (درست برخلاف دلایل بیشماری که بر علیه آن وجود دارد) علاوه براین، مطالعات جدیدی، اجزای کوچکتری از اتم را کشف میکند و اکثریت جامعه علمی بیش از پیش متقاعد می شود که با گسترش بیشتر تکنولوژی، ذرات کوچکتری کشف می شوند که در نتیجه، این ایده که جهان مرزی بین خودش و هیچ ندارد تائید می شود. همانگونه که برنده جایزه نوبل فیزیک استیون دینبرگ می گوید: محتمل به نظر می رسد که تئوری مهم بعدی که بنیاد گذاشته می شود، آن چنان ساده باشد که ساده تر از آن وجود نداشته باشد. ما تقریباً با اطمینان، گذشته جهان را تا حدود یک میلیونیم ثانیه پس از آغازش ردیابی کرده ایم. پل هوفمان یکی دیگر از برندگان نوبل فیزیک با تاکید می گوید: علم به محدوده هایی نزدیک میشود. نمیتوانیم واقعیت های اساساً جدیدی درباره واقعیت و برای همیشه کشف کنیم، زیرا این فرآیند نامتناهی نیست. (تایم اپریل ۲۰۰۰)

تا این لحظه از تکامل بشر، توافق عمومی در میان اغلب مردم (۹۹ درصد براساس آخرین آمارهای سازمان ملل) آن است که نیروهای ماوراءالطبیعی یا خدا (خدایان) به هر صورت وجود دارند، اما این امر دلیل

بر وجود آن نمی شود و یا دلیلی نیست که نیاز به آن را ثابت کند. پایه دین بر ایده آلیسم فلسفی است که در رابطه با ایده و ماده، ایده را تعیین کننده و قطعی می داند. این دیدگاه، واقعیتی وارونه از رابطه واقعی بین ماده و ایده را عرضه میکند و انحرافی اساسی از الگوهای اصلی انسان، جامعه و طبیعت و رابطه بین آنها را باعث می شود. این امر به دلیل آن است که تا این لحظه، جامعه انسانی به نقطه ای نرسیده که شرایط اجتماعی این امکان را فراهم آورد تا توده های مردم، دیدگاه و متدولوژی را فرا بگیرند که برداشتی سیستماتیک و جامع از درک نیروهای محرکه طبیعت، جامعه و انسان را بدانها عرضه میکند. این متدولوژی، مارکسیسم است. همانگونه که انگلس توضیح میدهد، نکته بنیادین ماتریالیسم مارکسیستی، رابطه بین ماده و ایده است. جهان مادی (جهان) تنها منبع و مبنای هرگونه دگرگونی در ایده هاست و در واقع خود ذهن و پروسه تفکر، اشکال ویژه ای از ماده در حال حرکت اند (پروسه های شیمیایی و الکتریکی در مغز). مذهب نیازمند آن است و از مردم می خواهد که باور داشته باشند. که نموده های خیالی آن از هستی، از اشیاء و رویدادها و نیروها، واقعا وجود دارند. در حالیکه واقعیت جز این است. اکنون در دوره ای از گذار زندگی می کنیم که با جهانی شدن عظیم سرمایه و اتومایزاسیون تولید همراه است، و در آن تمامی جوامع و اقشار حذف می شوند و کل جمعیت بیشتر در خارج از این موج عظیم اقتصادی قرار می گیرد. قوانین جدید فدرال که از حصارکشی، مراقبت بدون حکم دادگاه، ورود به منازل بدون اجازه قبلی و زندانی کردن از بیم ارتکاب مجدد جرم حمایت میکنند، نمونه هایی از زیر پا گذاشتن حقوق مدنی هستند که امریکائیان برای کسب آنها زمانی جنگیدند. بورژوازی اکنون بیش از

با ایمان به پیروزی راهمان - پولین

ترجمه: پیام

یک نامه رسیده

از صفحه ۲۱

لنین در 'دولت و انقلاب' می گوید: ... انگلس مفهوم 'نیروی' را که دولت نامیده می شود و نیرویی است که از درون جامعه بیرون آمده ولی خود را مافوق آن قرار می دهد و بیش از پیش با آن بیگانه می شود را بسط میدهد. این نیرو بطور عمده مرکب از چیست؟ مرکب از دسته های خاص افراد مسلح، زندانها و انواع موسسات قهریه و... لنین در ادامه می گوید: ... انگلس مانند همه متفکرین بزرگ انقلابی، کوشش دارد توجه کارگران آگاه را درست به نکته ای معطوف دارد که از نظر مکتب حکمفرمای عامیگری کمتر از همه شایان دقت و بیش از همه چیز جنبه عادی دارد و بوسیله خرافاتی نه تنها استوار بلکه میتوان گفت متحجر جامعه قدیس به آن پوشانده شده است. ارتش دائمی و پلیس آلت عمده زور در دست قدرت حاکمه است، ولی آیا این امر طور دیگری هم می تواند باشد؟ ... اگر دولت محصول آشتی ناپذیری تضادهای طبقاتی است. اگر دولت نیرویی است که مافوق جامعه قرار دارد و با جامعه بیش از پیش بیگانه میشود پس روشن است که رهایی طبقه ستمکش نه فقط بدون انقلاب قهری، بلکه بدون امحاء آن دستگاه قدرت دولتی نیز که طبقه حکمفرما بوجود آورده و این بیگانه شدن با جامعه در آن مجسم گشته محال است. - فریدریش هگل در نخستین برنامه دستگامند ایده آلیسم آلمانی می گوید: ... باید از دولت فرا گذریم؛ زیرا که هر دولتی به ناچار انسانها را همچون دندانهای یک ماشین تلقی می کند و این درست همان کاری است که دولت نباید انجام دهد؛ از این روی، دولت باید نابود شود...

پس تا اینجا معلوم شد که قوه قهریه و یا همان آلت قتاله و یا به قول بعضی ها خشونت نه ابزاری در دست توده ها که اهرمی است در دست دولت و طبقات حاکم برای درهم شکستن هرگونه شورش و نارضایتی اجتماعی. ر. لنین در پاسخ به منادیان صلح طبقاتی و آنانی که توده ها را به خشونت گزایی متهم می کنند در برنامه جنگی انقلاب پرولتاریایی می گوید: ... راهبان اجتماعی و اپورتونیستها همیشه برای خیالیافی درباره سوسیالیسم مسالمت آمیز آتیه آماده اند. ولی فرق آنها با سوسیال دمکراتهای انقلابی اتفاقا در همین است که نمی خواهند درباره مبارزه شدید طبقاتی و جنگهای طبقاتی به منظور عملی نمودن این

آینده درخشان، تفکر و تعمق نمایند... تسلیح بورژوازی بر ضد پرولتاریا یکی از بزرگترین و اساسی ترین و مهمترین واقعیات جامعه معاصر سرمایه داری است... شعار ما باید: تسلیح پرولتاریا برای پیروزی بر بورژوازی، سلب مالکیت از آن و خلع سلاح آن باشد. این یگانه تاکتیک ممکن انقلابی و تاکتیکی است که از تکامل عینی میلیتاریسم سرمایه داری ناشی شده و معلول این تکامل است. پرولتاریا فقط پس از آنکه بورژوازی را خلع سلاح نمود، می تواند بدون خیانت به وظیفه تاریخی - جهانی خود، اصولا هر نوع سلاحی را دوراندازد و شکی نیست که پرولتاریا همین کار را هم خواهد کرد ولی - فقط آن وقت و به هیچوجه نه زودتر از آن. (برنامه جنگی انقلاب پرولتاریایی)

چریک فدایی خلق رفیق کبیر مسعود احمدزاده در ادامه این کلام لنین و در پاسخ به راهبان اجتماعی ایرانی و اپورتونیست ها می گوید: ... ریشه های عمیق اعتقادات مذهبی، تسلیم در برابر وضع موجود و توکل به یک نیروی برتر که در آغاز به علت ضعف بشر در برابر نیروهای طبیعت به وجود آمده است، در اثر ضعف مردم در برابر قدرتهای حاکم بیش از پیش تقویت شده است. این اعتقادات ریشه دار را با حرف نمی توان عوض کرد، و قدرت سرکوب کننده موجود را با کلمات نمیتوان به مبارزه طلبید. توده ها را نمیتوان با تبلیغ سیاسی صرف، به مبارزه کشید. این طوری نمی توان آنها را به شکست ناپذیر بودن خودشان، به پیروزی محتوم، متقاعد کرد. در بن بست که توده ها در برابر آن قرار دارند، تنها عمل مسلحانه میتواند شکاف وارد آورد. امکان نابودی قدرت سرکوب کننده را در عمل باید نشان داد... (مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک) و چریک فدایی رفیق کبیر امیرپرویز پویان می گوید: ... اما آنچه نسیمی تند است باید به طوفانی ویران کننده تبدیل شود تا واژگونی نظام مستقر را ممکن سازد، پس این انعکاس ناکامل باید جای خود را به انعکاس کامل نیروی او بدهد... (ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء) و کارل مارکس آموزگار کبیر پرولتاریا در نقد برنامه حقوق هگل می گوید: ... سلاح نقد به هر رو نمی تواند جای انتقاد با اسلحه را بگیرد. قدرت مادی باید با نیروی مادی سرنگون شود...

هانز یار برستانی - سپتامبر ۲۰۰۹

گزارشی از مبارزه چریکی در مازندران (۳)

مسلح به منطقه فرستاده شدند که به سلاح سنگین هم مجهز بودند. ظواهر امر نشان می داد که مردم میل به همکاری دارند. وضع دسته کوه و نا آشنا بودن منطقه از تماس جلوگیری می کرد. پشت جبهه شهری تمام تلاش خود را بکار می برد و از این لحاظ کارشان قابل تقدیر بود. از پشت جبهه روستایی آنهم در یک مورد خبری نیست. شناسایی از منطقه محدود و خیلی ابتدایی است. راه حل صحیحی در این مورد به نظر نمی رسد. بعد از چند روز شبها آتش روشن می کنیم. رفیق فرشاد سپهری در ماموریتی دستگیر و شهید می شود. بالاینکه مکان ما را می دانست ما از منطقه دور نشدیم. سیستم دفاعی در این مدت شبها نگرهبانی و روزها فرستادن گشتی مسلح به کلت و نارنجک بود و تاکید بر مخفی کاری از هر نظر (آتش نکردن، سرو صدا نکردن، رد پا نگذاشتن و غیره) بود. عملیات سوردار در منطقه تاثیر زیادی داشت و در شایعاتی این عملیات به سازمانهایی مانند اقلیت و مجاهدین نسبت داده می شد و از کانال یک هوادار شهری اتحادیه کمونیستها پیشنهاد همکاری داده شد. عملیات سوردار روز دوشنبه ۲۰ مهرماه ۱۳۶۰ انجام شد.

"از تنگس تا عملیات پایگاه جاده هراز"

دسته کوه بعد از عملیات سوردار انرژی تازه ای گرفت. رفیق مسعود گفته بود که من در شب عملیات نتوانسته بودم که خوب بخوابم چون که مسایل مبارزاتی و آرزوی عملیات دوباره در جنگل بعد از سیاهکل و صحبتهایی که با رفقای شهید سازمان کرده بودم و حرفهای آنها همه جلوی چشم رژه می رفتند. رفقای دسته کوه هرکدام پیرامون بازگشت سریع گروه بعد از عملیات و از نحوه کارشان تا اشکالاتی که در حین عملیات بوجود آمده بود صحبت میکردند. بعضی از رفقا در مورد شناسایی حرف داشتند. قرار شد در جلسه ای عملیات بررسی شود. با شناسایی که در این مدت از منطقه شده بود برای حرکت آماده بودیم. به نظر می رسید با ۵ الی ۶ روز راهپیمایی بتوان به جاده هراز رسید. در این مدت رفقا با نحوه استفاده از نقشه نظامی آشنا می شدند. ارتفاعات کوچک و بزرگ، رودخانه ها را پیدا کرده و حدودا فاصله آنها را تشخیص می دادند. شناسایی اولیه راهها عمدتا توسط رفقا هوشنگ، مهدی، بابک و جعفر صورت می گرفت در این شناسایی ها که قبل از عملیات سوردار صورت گرفت، یکبار بوسیله مردی دیده شدند ولی با معرفی خود بعنوان کوهنورد او از شک و ظن به ما دور نگاه داشته شد. قرار شد حرکت در غروب ۲۲ مهرماه شروع شود. چون جاده دکل برق هنوز در دست

آنچه که در زیر می آید، سومین قسمت گزارش تجربه ای از مبارزه یک ستون چریکی در جنگلهای مازندران است که توسط رفیق شهید اسماعیل حبشی که خود از ابتدا تا انتهای این حرکت مبارزاتی (به مدت ۱۴ ماه) در آن شرکت داشت، نگاشته شده است. اقدام به چاپ و انتشار گزارش مذکور از طرف ما به منظور انتقال تجربیات مبارزاتی به نیروهای جنبش و همچنین بزرگداشت خاطره رفیق انقلابی اسماعیل حبشی صورت می گیرد. بخشهای قبلی این گزارش در شماره های پیشین "پیام فدایی" به چاپ رسیده است.

"عملیات سوردار" (ایستگاه تقویتی رادیو و تلویزیون مازندران)

ساعت نزدیک ۵/۵ عصر بود که حمله غافلگیرانه رفقا، نگهبانان سوردار را با مقاومت کم و تیراندازی متقابل وادار به تسلیم کرد. (*) دو جوانمرد با سلاحشان فرار کردند و چند سرباز اسلحه شان را مخفی کردند و خود را به ده نزدیک سوردار رساندند. رفقا پس از انداختن دو گلوله نارنجک انداز آنجا را کاملا تسخیر کردند. کسی از ما در این عملیات زخمی نشد. وضع روحی رفقا خوب بود. قسمتی از تاسیسات طبق قرار قبلی منهدم و به آتش کشیده شد. ۵ قبضه ام - یک و ۱۳۰۰ فشنگ و مقداری وسایل دیگر مصادره شد. در این عملیات حدود ۹۰ درصد از تاسیسات رادیو-تلویزیون مازندران (به ادعای رژیم) منهدم شد. آتش سوزی به حدی بود که از شهر نور و نوشهر دیده می شد. بعضی از رفقای بومی قبل از عملیات به خانواده خودشان اطلاع داده بودند که سوردار امشب مورد حمله قرار خواهد گرفت. رژیم پس از عملیات به تلاش افتاد و روز بعد یک ستون از افراد خود را به منطقه عملیات فرستاد. در این عملیات یک ماشین سیمرغ مصادره شد که رفقا موقع عقب نشینی از آن استفاده کردند. ولی به علت خرابی ترمز بعد از طی مسافتی باعث تصادف گردید که دو رفیق بطور سطحی زخمی شدند. آنچه سیگار از کارمندان گرفته شد پولش پرداخت گردید. رژیم بعدها اعلام کرد که یک نفر کشته یا زخمی شده است و این کار را به "صدانقلابیون" چریکهای فدایی خلق نسبت داد. رفقا بعد از ۱۲ ساعت راهپیمایی به بقیه دسته کوه پیوستند که به علت سرعت در بازگشت باعث تعجب دیگر رفقای دسته کوه شدند. در این عملیات ۱۲ نفر شرکت داشتند که به سلاح ۳-۳ و نارنجک انداز مجهز بودند. گروه عملیات دارای یک تیم انفجار هم بود. نفرات دشمن حدود ۱۲ سرباز، یک گروهبان و دو جوانمرد بود.

"جمعبندی شروع حرکت تا عملیات سوردار"

به منظور مستقر شدن در جنگل ابتدا هشت نفر مسلح وارد جنگل شدند و بعدا دو دسته اصلی و بقیه به صورت دو نفره و سه نفره به دسته کوه پیوستند. موقع حرکت، دسته کوه ۲۴ نفر بود. رفیق ... به علت مریضی به پشت جبهه اعزام شد. موقعیت جغرافیایی منطقه، کوهستانی و جنگلی بود. نسبتا خلوت و بارندگی در این مدت بسیار کم (دوبار) بود. محل استقرار دسته (دره پلنگان) بود که در این فصل سال افراد بومی گذرشان منطقا به آنجا نمی افتاد. ورود دسته کوه همزمان با شایعاتی در منطقه در مورد وجود انقلابیون در جنگل بود. به جز دو مورد کسی از اهالی منطقه از حضور افراد دسته کوه مطلع نشد و آن دو نفر هم شواهدی برای مسلح بودن دسته کوه نداشتند. اما راهنمای محلی و خانواده اش از محل ما با خبر بودند. راهنمای محلی قبلا هوادار جریان بوده ولی ارتباط منظمی نداشت. روابط و مناسبات درونی دسته کوه به دلیل قرار نداشتن افراد در یک پراتیک معین هنوز مشخص و محکم نبود و نزدیکیها براساس پراتیک قبلی و یا عاطفی بود. بعضی از مسایل خصوصی حل می شد. ولی کلا جلسات انتقادی و تئوریک برگزار می شد. تدارکات برای حل مسایل جنگ حساب شده نبود. مثلا وسایل اضافی از قبیل بیل و کلتگ، تبر، صابون و چادر سبک مزاحم حرکت و دست و پا گیر بود. افراد خوب مسلح شده بودند. به جز دو یا سه مورد در رابطه با غذا اشکالات اصولی پیش نیامد. دشمن هنوز رابطه ای را کشف نکرده بود. به علاوه وضع شهر طوری است که کمتر می تواند نیرو داخل جنگل اعزام کند. ولی تا حد پرس و جو از طرف ژاندارمری و بسیج می خواهد ردیابی کند. بعد از عملیات سوردار چند ماشین افراد

ساختمان بود و احتمال دیده شدن از طرف کارگران زیاد بود. تصمیم به حرکت شبانه گرفته شد. حرکت شبانه را برای بار اول دسته کوه می خواست تجربه کند. راهنما بابک بود که همان نیم ساعت اول راه را گم کرد. رفیق مهدی هم حالش دگرگون شد استفراغ شدیدی به او دست داد ولی دسته کوه با راهنمایی هوشنگ به راهپیمایی اش ادامه داد. در امتداد قسمتی از جاده دکل و بعضی مواقع در حاشیه جنگل پیش می رفتیم. حرکت به کندی انجام می گرفت. وسایل کوله ها نسبت به سابق سبک شده بود. مقداری بار اضافی و مواد منفجره و چادر و دارو را انبارک زدند. هرچه را به نظرشان لازم نمی آمد جا سازی می کردند. تجربه اولیه ثابت کرد که وزن کوله ها برای حمل و نقل باید متناسب با ظرفیت و روحیه افراد و وضع غذا تنظیم گردد. خراب بودن کوله یک رفیق همیشه در طول راه مساله ایجاد می کرد یا خودش دچار مساله ای بود و یا اینکه در دسته مساله ایجاد میکرد و موقعی که از رفقای بخش دیگر تشکیلات قبلی صحبت می کردند او حساسیت نشان میداد و بخاطر اینکه بعضی از رفا آنها را گروه اشرف دهقانی می نامیدند انتقاد میکرد. بعدا در جلسه ای در باره این موضوع صحبت شد و قرار شد که از آن رفا بعنوان تشکیلات تهران اسم برده شود. به علت عادت نداشتن دسته کوه به حرکت شبانه خستگی زیاد بود در نتیجه تشنج را در طول راه دامن می زد. اما در حین حرکت به خاطر تند راه رفتن و شیوه آن مشاجره ای لفظی بین رفا رضا و ناصر درگرفت که باعث وضع نامناسبی شده بود و همه را ناراحت کرده بود. در حدود ساعت ۱۲ به یکی از گالش بندهای تازه خالی شده رسیدیم و بعداز گذاشتن نگاهبان استراحت کردیم. هرکس در کوله اش مقداری انجیر خشک و بادام داشت که می توانست به صورت فردی و هروقت که خواست مصرف کند و اسمش را تنقلات گذاشته بودیم. دسته کوه به سه گروه جلودار، میان راه و عقب دار تقسیم شده بود. ترکیب افراد طوری بود که رفقای جلو دار از وضع بدنی مناسب تری برخوردار بودند و حرکتشان تند بود. فرماندهش رفیق ناصر بود هر گروه بازهم برای خودش جلودار و عقب دار داشت که رابط مابین گروهها بود ولی به خاطر شب بودن و محدودیت شناسایی قبلی راه، فاصله گروهها از هم زیاد نبود. فرماندهی دسته میاندار با رفیق مسعود بود و افرادش از دو گروه دیگر بیشتر بودند و نقش پشتیبان دو گروه جلودار و عقب دار در موقع درگیری بازی می کرد. فرماندهی گروه عقب دار با رفیق معاون فرمانده بود و تیم انفجارات در گروه عقب دار حرکت می کرد تعداد جلودار ۷ نفر، میاندار ۱۰ نفر و عقب دار ۷ نفر بود که اگر احتمالا حمله ای از طرف جلو صورت می گرفت، جلودار مقاومت می کرد و بقیه پشتیبانی و عقب نشینی می کردند و بالعکس. صبح روز بعد دسته کوه ساعت ۴ صبح از خواب بیدار شد و از جاده فاصله گرفت. دو نفر مامور شدند که گاوینه را بخوبی چک کنند و هیچکس حق نداشت کاغذ باطله، کاغذ شکلات، ته سیگار یا چیز دیگری را که به درد نمی خورد در معرض دید قرار دهد. حتما بایستی آن را دفن می کردند. این مساله بارها توضیح داده شده بود ولی افراد هنوز موارد امنیتی لازم را در این مورد رعایت نمی کردند. برای صبحانه استراحت داده شد. به خاطر وضع دسته کوه و درگیری لفظی شب قبل جلسه ای گذاشته شد که رفا رضا و ناصر از یکدیگر انتقاد کردند و مساله حل شد و رفتن تا غروب ادامه یافت چون منطقه خالی از اهالی و خصوصا گالشها تشخیص داده شده بود، حرکت در روز بلامانع بود ولی دسته کوه هنوز تجربه حرکت در شب و بخصوص عبور از راه غیر مالرو را نداشت و از داخل شدن در عمق جنگل هراسناک بود و این خود به دشواری کارها می افزود و جدا به افراد بومی نیاز بود با این وجود با نزدیک شدن غروب، طبق روال قبلی حرکت شد. هنوز دو ساعت راه نرفته بودیم که موقع داخل شدن به محوطه پرچین گالش بنه، مردی در حال تبر زدن و هیزم شکنی مشاهده شد. دسته کوه به سرعت به عقب برگشت هر گروه جای مناسبی دور از مالرو پیدا کرد. دسته کوه یک شاخه انگتارود را رد کرده بود و در حین عبور از شاخه دوم بود. منتظر شب شدیم تا از گالش بنه عبور کنیم. فضای داخل جنگل به خاطر انبوه درختان تاریک بود و کسی جلوی پایش را نمی دید. این خود بر دشواری حرکت افزود. بعدها دسته کوه تجربه کرد که شبهای مهتابی حرکت کند. با قدم گذاشتن مجدد به داخل محوطه گالش بنه صدای پارس سگ بلند شد و گالش مجبور شد که بدنبال سگ بیاید ولی جرات نزدیک شدن را نداشت. صدای گالش بوضوح شنیده می شد که به سگ نهیب می زد و می خواست او را ساکت کند. واقعا اعصاب خردکنی بود. صدای خش خش برگها و همهمه رفا و افتادن آنها روی تیغه ها و بوته های تمشک دیگر برای بنده خدایی جای شک باقی نمی گذاشت که عده ای می خواهند از محوطه گالش بگذرند. یک رفیق کیسه تنقلاتش را جا گذاشته و رفیق دیگری کلاهش افتاده بود. به هر زحمتی بود توانستیم از محوطه دور شویم و خود را به شاخه دوم انگتارود برسانیم. شب را در کنارش به صبح رساندیم. صبح زود به داخل مدخل رودخانه

رفتیم تا اوضاع منطقه را شناسایی کنیم و حرکت بعدی خود را تنظیم نماییم. نگاهبانی معلوم شد و نزدیک مالرو یک نفر شبانه روز با تعویض نگاهبانی می داد. در اینجا رفا هوشنگ و مهدی برای شناسایی رفتند. یک رفیق دیگر و بابک هم برای شناسایی اطراف محل استقرار حرکت نمودند ولی اطلاعی بدست نیاوردند. همه جا خالی و خاموش بود. رفا مهدی و هوشنگ غروب برگشتند و اطلاع دادند که نزدیکهای معدن ذغال سنگ سنگ در کاه هستیم و یک راه مالرو بزرگ برای بیلاق و قشلاق وجود دارد. برنامه حرکت فردا مشخص شد. شب را در آنجا سر کردیم و غروب روز بعد حرکت نمودیم. از راههای مالرو عبور کرده و به دره ای سرازیر شدیم که راهش معلوم نبود. ولی در محدوده یک گاوینه خالی بود. از جاده معدن فاصله گرفتیم و با عبور از یک شاخه آتش رود (کش رود) در گاوینه ای پناه گرفتیم. در ضمن عبور به خاطر گلی بودن و چسبندگی راه، رفیقی تا زانو در باتلاق ماندنی گیر کرد که هم باعث تاسف بود و هم خنده. با انداختن ریسمان او را بیرون آوردیم. صبح روز بعد رفا بابک، مهدی و معاون فرمانده برای اجرای قرار به طرف جاده هراز راه افتادند ولی به خاطر اصرار بابک یک ارتفاع را عوضی رفتند و محل قرار را گم کردند و راهشان طولانی شد. در این راهپیمایی به گالش بنه های خالی دیگر برخورد نمودند که بعضی در حال حرکت بودند. نرسیدن رفا به سر قرار، باعث ناراحتی دسته کوه شده بود. بطوریکه بعداز برگشتن درگیری لفظی بین معاون فرمانده و بابک درگرفت. رفیق بابک به عدم احساس مسئولیت متهم شد و این خود بر وضع روحی اش تاثیر داشت و در موقع بازگشت اعلام کرد که دیگر راهنما نخواهد شد. البته در این مورد بابک جهتها را هم درست تشخیص نمی داد. اجرای قرار اوایل آبانماه بود. برقرار نشدن تماس باعث این می شد که رفقای دسته کوه از وضع و تاثیر عملیات خود بی خبر باشند و همچنین طبق معمول از نظر وضع غذایی در رنج و عذاب بیشتری باشند. چند شبانه روز باران تندی باریدن گرفت. رفقای اجرا کننده قرار، شب را در یک گالش بنه به صبح رساندند و رفیق بابک چند فشنگ کلت به جای گذاشت. بخاطر عدم آشنایی با محیط به نزدیکهای معدن رسیدند و به دو گالش برخورد کردند ولی بخاطر مسایل امنیتی سعی شد از معرض دید آنها دور باشند ولی اینکار عملی نشد. کنجکاوای گالشها و طرز نگاهشان جالب بود. ولی رفا خود را بعنوان اداره ای و کوهنورد معرفی کردند و توجیهاتی برای رد گم کردن تراشیدند. دعوت گالش را برای خوردن غذا رد کردند و به محل استقرار خود رفتند. البته از گالشها پرس و جویی درباره منطقه

انتظارات توده ها از حد توان دسته کوه خارج بود. افسانه ها ساخته و پرداخته می شد.

اداره داره

* جوانمرد: روستائینی که بطور پیمانی و با دریافت حقوق در خدمت نیروهای نظامی رژیم های شاه و یا جمهوری اسلامی قرار داشته (نیروی شبه نظامی) و عمدتاً نقش راهنمای محلی و تقریباً جاسوس (خبرچین) را به عهده دارند. معادل اینان در کردستان به جاش معروفند.

دستگیری صدها نفر در جریان تظاهرات ضد دولتی پس از فوتبال

روز جمعه ۱۹ مهرماه بدنبال پیروزی تیم فوتبال ایران برعراق هزاران جوان به خیابانهای تهران ریخته و ابراز شادمانی نمودند. میدان انقلاب، میدان امام حسین، میدان آزادی و منطقه هفت حوض نارمک از مراکز اصلی تجمع مردم بود. در جریان این شادمانی، نیروهای انتظامی مردم را مورد یورش قرار داده و با ضرب و شتم و شلیک گاز اشک آور تلاش کردند تا مردم را متفرق سازند. اما حمله نیروهای سرکوبگر منجر به درگیری شدید مردم، بویژه جوانان با نیروهای انتظامی شده. در منطقه هفت حوض نارمک درگیری شدیدی بین جوانان و نیروهای انتظامی رخ داد که در بجنبه آن چندین بانک به آتش کشیده شد و تعدادی دستگیر شدند. در جریان این درگیری ها تظاهر کنندگان به سر دادن شعارهای ضدحکومتی پرداختند. بدنبال این حوادث، مقامات امنیتی رژیم وارد صحنه شده و ضمن تهدید و ارباب توده ها از برخورد شدید با آراذل و اوباش سخن گفتند. مدیر کل سیاسی انتظامی استانداری تهران ضمن تأیید گستردگی این حرکت مردمی، دستگیری ۴۰۰ نفر را تأیید نموده و گفت اکثر بازداشت شدگان در رده سنی ۱۷ تا ۲۲ سال جای دارند. وی با تأیید ضمنی هراس مقامات رژیم از امکان سازمان یافته بودن و تشکل حرکت ضدحکومتی فوق، تأکید کرد که ما هنوز به تشکیلاتی بودن دستگیر شدگان اعتقادی نداریم.

کردند. به محض رسیدن به محل استقرار دسته کوه، رفقا ناصر و هادی از کمین بیرون آمدند و اطلاع دادند که پسر بچه ای حدود ۱۵ ساله رفیقی را مسلح دیده و از محل حادثه گریخته است. دسته کوه مجبور شد که جای خود را تغییر دهد. چون به جاده خاکی نزدیک بودند و امکان آمدن دشمن با ماشین بود. به هر حال بعد از نیم ساعت راهپیمایی و پاک کردن رد پا به گاوینه بزرگی رسیدند. بساط آتش روبه راه بود. بیشتر رفقا مشغول خشک کردن و شستن لباس خود بودند. قضیه گم کردن راه و برخوردها به فرماندهی گزارش داده شد. روز بعد حرکت دوباره آغاز شد. سعی شد هرچه بیشتر به جاده هراز نزدیک شوند. بطوریکه فاصله جاده تا محل استقرار ۴ ساعت باشد. چادری برای مواقع بارندگی برپا داشتند. افراد به دو دسته تقسیم شدند. بعضی ها در محل چادرها خوابیدند و بعضی هم "ننو" برای خودشان درست کردند. این کار معمولاً با استفاده از دو درخت نزدیک به هم بوسیله طناب و پتو و یا برزنت انجام می گرفت. و عده ای به گاوینه ای نزدیک در شبها برای خواب می رفتند. دو تیم دو نفره برای شناسایی حوالی منطقه به اطراف فرستاده شد و خبر آوردند که دهات اطراف آمل و جاده هراز از بلندی ارتفاعات محل استقرار معلوم است. همان رفقای قبلی برای اجرای قرار دوم رفتند. در این قرار منطقه مورد نظر هم شناسایی شد. علامت سلامت قرار را قبلاً گذاشته بودند. محل قرار نزدیکهای "کلرو" بود. بعد از سرگردانی در جاده هراز قرار اجرا شد. از وضع رفقای شهرها خبر و گزارش عملیات سوردار را دادند. قرارهای بعدی را تنظیم نمودند. جلسه انتقادی برای مسایل و انتقادات، گذاشته شد. به خاطر وضع دسته کوه و فشار غذایی، عده ای می خواستند به شهر بروند. در این مرحله دسته کوه به خاطر راهپیمایی و در حرکت بودن از محیط اطراف خبری نداشت و کلاً از منطقه شناسایی خوبی نداشت. بعضی از رفقا در جلسه سر نحوه تقسیم غذا از جانب رفیق... اعتراض داشتند خود او هم انتقادات را قبول کرد. رفیق... به خاطر سختی مبارزه جنگل خود داوطلبانه و با صداقت خواستار رفتن به شهر شد. رفیق... هم ادعا داشت که سرش گیج می رود و اعصابش ناراحت است و نمی تواند مدتها نگرهبانی دهد. رفیق... به خاطر دور بودن از زن و بچه اش خواستار شد که در شهر کار کند و رفیق... تقاضای مرخصی کرد. دو نفر دیگر از رفقا خواستار مرخصی بودند. رفیق فرمانده در جواب گفته بود که هر کس از اینجا پائین برود دیگر نمی تواند به دسته کوه ملحق شود و مسئولیت آمدن آنها را قبول نمیکند به جز یک رفیق، رفقای دیگر حرفشان را پس گرفتند. بعد از رفیق... بعنوان ماموریت ولی در اصل به خاطر دیدار خانواده رفت. دسته کوه پس از بررسی اوضاع برای اینکه عملیات بعدی طول زمانش زیاد نشود و اثر عملیات سوردار از ذهن ها نرود، شناسایی عملیات دوم را تدارک دید. سه نفر از رفقا مهدی و هوشنگ و... برای شناسایی اولیه رفتند و در این حرکت شناسایی قسمت بالایی جاده هراز هم مورد نظر این رفقا بود. شناسایی بعدی (توسط رفقا ناصر، هوشنگ و بابک) با یک شب خوابیدن در هدف مورد نظر انجام شد. از رفقای شهر خواسته شد که شناسایی تکمیلی را از طریق جاده هراز انجام دهند و راه عبور از جاده هراز را بسنجند که این کار بخوبی و حتی گرفتن عکس از هدف مورد نظر انجام شد. با قرارهای انجام شده در این مدت پنج نفر از رفقای ترکمن به ما ملحق شدند از طرف شهر در این مدت نشریه درون سازمانی و اخبار جنبش به دست ما می رسید. در این مدت کسی از اهالی بومی منطقه ما را در محل استقرار ندید. ولی زمانی که تیم اجرا کننده قرار باز می گشت در دو مورد اهالی روستای اطراف امام زاده عبدالله (منجران) آنها را دیده و زیاد کنجکاو می کردند و می گفتند بعضی ها در داخل جنگل زندگی می کنند و حتی در داخل شکافهای درخت هم هستند. برخورد روستایی ها طوری بود که خبرهایی میدادند و خودشان ادعا داشتند که مخالف رژیم اند. رفقا سعی کردند جهت حرکت را طور دیگری وانمود کنند و خود را در اینجا هم کوهنورد معرفی کردند ولی بعید بود که با آن وضع ظاهر پوشاک رفقا، آنها این مطلب را قبول کرده باشند. با رفتن ۴ نفر از رفقا و آمدن ۶ رفیق جدید (رفقای ترکمن که آموزش سیاسی نظامی کافی هم ندیده بودند) دسته ترکیش عوض شد. افراد جدید هیچکدام دارای پروسه تربیت تشکیلاتی منسجمی نبودند و فقط در شهر خودشان فعالیت می کردند و در هسته مطالعاتی و مبارزاتی بودند و احیاناً دو نفر آنان در جنگ گنبد شرکت داشتند. حدود یکماه در این محل مستقر بودیم چند جلد کتاب دریافت داشتیم (بشش اثر نظامی مانو، انقلاب در انقلاب، راهپیمایی طولانی (کاستروئیسم دیره) وضع غذایی خوب شده بود. کوله ها پراز تن ماهی و مواد غذایی دیگر بود. روشن کردن آتش با توجه به خشک بودن هیزمها معمول شد. چریکها در تمام منطقه شمال معروف شده بودند. البته توده ها بیشتر کلمه جنگلی و یا چریکهای جنگل را به کار می بردند.

ستون آزاد

یک نامه رسیده

اعلان زوال سیم و زر خواهم داد

دولت همه را به رنجبر خواهم داد

یا افسر شاه (شیخ) را نگون خواهم کرد

یا در سر این عقیده سر خواهم داد

«میرزاده عشقی»

از دو خرداد ۷۶ یعنی از زمان روی کار آوردن خاتمی توسط رژیم جنایتکار و وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی - که خود در جهت مهار بحران ساختاری لاعلاج سرمایه داری وابسته و نیز انحراف مبارزات مردم صورت گرفت و متأسفانه مجموعه ای از طیف 'سازمانها'، 'احزاب'، 'روشنفکران' را نیز بدنبال خود کشید و بدینطریق توهم بخشی از جامعه را نیز با خود داشت - نزدیک به ۵ سال می گذرد، در این سالها انرژی وسیعی از مبارزین و انقلابیون که می بایست در جای دیگر مصرف می شد را به خود اختصاص داد چرا که این خیمه شب بازی و فریب بزرگ باید بطور وسیعی افشاء می شد و این خود کاری بود نه چندان آسان، با توجه به اینکه بوقهای تبلیغاتی غرب هم شبانه روز اندر باب 'رفرم پذیری' رژیم داسخن دادند و در این راه نهایت همکاری و سرسپردگی مجموعه ای از 'روشنفکران' داخل و خارج از کشور را نیز با خود داشتند. در این سالهای سیاه، خشونت سازمان یافته دولتی به موازات جنگ روانی و تبلیغاتی گوش خراش 'اصلاحات'، شبانه روز از مردم قربانی گرفت. از کشتار وحشیانه دگراندیشان تا سرکوب قیام مردمی - دانشجویی تیر ۷۸، از به خاک و خون کشیدن اعتراضات توده ها در خرم آباد و سنندج و آبادان تا سبزوار، از کشتار زنان نگون بخت با خشونت و سبیت هرچه تمامتر تا برپاداشتن شکنجه و دارو شلاق یعنی خشونت عریان در ملاعام و... این سرکوب و خشونت سازمان یافته دولتی بی هیچ وقفه ای ادامه داشته و دارد و بی شک تا سرنگونی این نظام ضدخلقی ادامه خواهد داشت.

اخیراً یکی از سران جلاخان، یعنی وزیر دفاع رژیم ضدخلقی جمهوری اسلامی شمعخانی استراتژی نظام را چنین توصیف کرد: ... 'ما در استراتژی با آقای محسن رضایی یکی هستیم. در استراتژی با آقای حجاریان یکی هستیم... یعنی همه بدنبال این هستیم که خط امام و انقلاب اسلامی بقاء پیدا کند، توسعه پیدا کند و در این زمینه با هیچ کس اختلاف نداریم ولی تاکتیک متفاوت است.' (تاکیدها از من است)

ایشان به عنوان یکی از سران درجه اول نظام استراتژی خون و شکنجه و خشونت جمهوری اسلامی را در 'توسعه' و 'بقاء' و 'خط امام' و 'انقلاب اسلامی' معرفی میکند و کدام ایرانی است که نداند معنای توسعه و بقای خط امام و انقلاب اسلامی چیست؟

این استراتژی در طول ۲۲ سال حاکمیت رژیم ضدخلقی جمهوری اسلامی با خشونت و سبیت هرچه تمامتر به همه حقوق سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی - هنری و حتی زیست محیطی این جامعه تجاوز کرده است.

غرض از آوردن این پیش درآمد تلخ وارد شدن به مقوله ای بود که طی ۵ سال گذشته جماعتی از همسرایان 'ضدخشونت' در جهت خلع سلاح نظری آنبوه کهنسال ترس و خفت در بوق و کرنا کرده و بی وقفه به خورد توده ها می دهند. در واقع کدام عنصر آگاهی است که نداند در پس این همه تبلیغات 'ضدخشونت گرای' انگیزه های کاملاً سیاسی و سمت و سودار است که قهر توده ای یا نافرمانی توده ای را 'خشونت حیوانی' و یا 'دشمنی بیمارگونه' معرفی میکند. برای اینکه روشن شود این ادعاها حتی به لحاظ علمی هم بی پایه و اساس است ببینیم پدران علوم سیاسی در این ارتباط یعنی استفاده از قهر توسط توده ها به عنوان یک ابزار در جهت تحقق عدالت چه می گویند.

(جان لاک ۱۶۳۲-۱۷۰۴) می گوید: ... فتنه و شورش نه تنها مشروعیت دارند بلکه ضروری هستند... در واقع شهریار می که از حدود اقتدار و امتیازات خود پا را فراتر می گذارد، شایسته مقاومت است... مقاومت مشروع در برابر چنین فردی تا کشتن او می تواند پیش رود.

پیش از او (ماکیاولی ۱۴۶۹ - ۱۵۲۷) 'پدر علم سیاست' میگوید: ... آن کس که بر قدرت سیاسی تکیه زده است، یعنی شهریار باید همواره بدین نکته واقف باشد که یک تمایل دائمی برای فرو کشیدن او از مقامش وجود دارد. و ژان ژاک روسو (۱۷۱۲-۱۷۷۸) می گوید: ... قیام مردمی که به مرگ یا برکناری یک شهریار می انجامد همان اندازه قانونی است که روز پیش از آن، مستبد بر جان و مال زیر دستانش استیلا داشت. و (ایمانوئل کانت ۱۷۲۴-۱۷۷۸) میگوید: ... در حکومتهای استبدادی یا مطلقه بدلیل خروج این حکومت از چهارچوب اقتدارهای حقوقی خشونت سیاسی مشروعیت دارد. کانت معتقد است: ... حتی در حکومتهای دموکراتیک آنجا که قانون موجود سرشار از خطا و اشتباه است، مقاومت مردم کاملاً مجاز است. (فریدریش هگل ۱۷۷۰-۱۸۳۱) نیز همچون کانت مشروعیت خشونت سیاسی را مشروط به رعایت یا عدم رعایت قانون از سوی صاحبان قدرت می شمرد.

حال باید پرسید آیا: 'خشونت'، 'دولت'، 'پلیس'، 'مفاهیم و ترمهایی هستند دارای بار طبقاتی و زمینی یا پدیده هایی ماوراءالطبیعه.

فریدریش انگلس می گوید: ... وجود دولت اعترافی است به این که این جامعه سردرگم تضادهای لاینحلی با خود گردیده و به نیروهای متقابل آشتی ناپذیر منشعب شده است که خلاصی از آن در ید قدرتش نیست. و برای اینکه این نیروهای متقابل یعنی این طبقات دارای منافع اقتصادی متضاد، در جریان مبارزه ای بی ثمر، یکدیگر و خود جامعه را نبلعند، نیرویی لازم آمد که ظاهراً مافوق جامعه قرار گرفته باشد، نیرویی که از شدت تضادها بکاهد و آنها در چهارچوب 'نظم' محدود سازد. همین نیرویی که از درون جامعه برون آمده ولی خود را مافوق آن قرار میدهد و بیش از پیش با آن بیگانه میشود. (منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت)



حمله نظامی امپریالیستها به افغانستان و کشتار توده های بیگناه را محکوم میکنیم!

۲۶ روز پس از حملات تروریستی در نیویورک، شب گذشته دولتهای امریکا و انگلیس با استفاده از این واقعه، زیر نام "جنگ با تروریسم" تعرض نظامی وحشیانه خود به افغانستان را آغاز کردند. هواپیماهای جنگی امریکایی و انگلیسی در غروب ۷ اکتبر، شهرهای کابل، جلال آباد، قندهار، هرات و مزار شریف را هدف قرار داده و صدها بمب و موشک را بر سر اهالی بیگناه و وحشترده این شهرها فرو ریختند. همچنین رزمناوهای نیروهای مهاجم، بیش از ۵۰ موشک دوربرد با قدرت تخریبی سهمگین، موسوم به موشکهای "کروز" را به سوی افغانستان شلیک کردند. گستردگی و قدرت انهدام عملیات فوق در این واقعیت شکی نمی گذارد که قربانیان اصلی این عملیات، توده های محروم می باشند. بر مبنای اولین گزارشات منتشره، دهها تن از اهالی بی دفاع افغانستان در اثر عملیات فوق جان خود را از دست داده و یا زخمی شده اند. علیرغم ادعاهای بوقهای تبلیغاتی امپریالیستی، مبنی بر هدف گیری "مراکز نظامی" و "کمپ های تروریستی"، تصاویر تلویزیونی و گزارشات محدود منتشره حاکی از قربانی شدن مردم عادی افغانستان در شعله های آتش این تهاجمات ضد خلقی است و عملیات جاری بر ابعاد ویرانیهای کشور تقریباً ویران افغانستان هرچه بیشتر افزوده است.

با آغاز حملات وحشیانه دیروز و در شرایطی که آتش افروزی مائین جنگی امپریالیستها شهرهای افغانستان را در کام خود کشید، رهبران امریکا و انگلیس با ترتیب دادن کنفرانسهای مطبوعاتی و صدور اطلاعیه های رنگارنگ، ضمن اعلام اولین مرحله عملیات موسوم به "آزادی پایدار"، جزییات هجوم وحشیانه خود به افغانستان را جار زده و بیشرمانه از این حمله به عنوان عملیات "دفاع از صلح" و "عدالت" و... نام بردند و وعده تداوم عملیات نظامی و تهاجمات جدید را دادند. در همین رابطه رئیس جمهور امریکا با صراحت و بیشرمی تمام روشن کرد که "امروز ما روی افغانستان متمرکز شده ایم. اما صحنه نبرد بسیار وسیعتر است."

آغاز حملات وحشیانه به افغانستان و اظهارات جنگ طلبانه سران دول امپریالیستی و تبلیغات وسیعی که توسط امپریالیسم و ارتجاع زیر نام "جنگ با تروریسم" در سطح بین المللی سازمان یافته است، انعکاس توطئه ها و نقشه های حساب شده و دراز مدتی است که دول امپریالیستی در راستای منافع و مطامع جهانخوارانه خود بر علیه کارگران و خلقهای تحت ستم منطقه و جهان ترسیم کرده اند. حمله نظامی اخیر و کشتار و آواره ساختن مردم بیگناه افغانستان که حیات و هستی آنها در طول چند دهه اخیر، به گونه ای بی وقفه قربانی جنگ افروزی ها و سیاستهای تجاوزکارانه و سلطه جویانه امپریالیستها و غارتگران بین المللی گشته است، تنها اولین گام سازماندهندگان این جنگ یعنی سرمایه داران جهانی و دولتهای مدافع آنها در پیشبرد نقشه های جنایتکارانه شان می باشد. برافراشتن پرچم "جنگ با تروریسم" آنهم از سوی جنایتکارترین قدرتهای امپریالیستی که خود بانی و حامی ترور و تروریسم و خالق مرتجعینی نظیر دارو دسته دست ساز بن لادن و طالبان بر علیه توده های تحت ستم جهان و به راه انداختن جنگهای خونین هستند، تاکتیک به شدت فریبکارانه ای است که به مدد آن، حکومتهای جهانخوار و سلطه جو درصددند تا ضمن پرده افکندن بر بحران مرگبار اقتصادی ای که درگیر آنند، حضور نظامی تجاوزکارانه خود در منطقه را گسترش داده و زمینه را برای برآوردن اهداف توسعه طلبانه اقتصادی و سیاسی خویش آماده کنند.

حملات نظامی اخیر که در چهارچوب کارزار دروغین "مبارزه با تروریسم" و سربازگیری برای آن توجیه می شوند، در واقع انعکاس تلاش مرتجعین غرقه در بحران برای سازمان دادن یک تعرض ضدانقلابی وحشیانه تر به حقوق کارگران و زحمتکشان کشورهای متروپل از یک سو و صدها میلیون تن از توده های استثمار شونده و خلقهای تحت سلطه از سوی دیگر است. تبلیغات کر کننده حول "جنگ بر علیه ترور" و کارزار نابودی مرتجعین ضدانقلابی ای نظیر بن لادن و دارو دسته مزدور طالبان، تنها لفافه ای برای پیشبرد سیاستهای امپریالیسم در منطقه و در سطح بین المللی هستند. در حقیقت امر با کارزار اخیر، امپریالیستها و مرتجعین درصددند تا این بار زیر نام و لفافه "مبارزه با تروریسم"، ضمن سازمان دادن تهاجمی جدید به منظور قلع و قمع کردن جنبشهای ضدامپریالیستی و دمکراتیک، با برافروختن ارتجاعی ترین تمایلات نژادپرستانه در بین خلقها، به تبلیغ دشمنی کور در بین میلیاردها انسان کره خاکی بپردازند. به اعتبار حقایق فوق، تمامی نیروهای بواقع انقلابی و دمکراتیک باید با تمام قوا ضمن محکوم ساختن حمله نظامی امپریالیستها به افغانستان و محکوم نمودن اعمال تروریستیهای دست پرورده آنها، ماهیت ضدانقلابی "جنگ با تروریسم" دولتهای امریکا و انگلیس و سایر متحدان مرتجع آنها را افشا کرده و در مقابل آن بایستند.

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیرش!

زنده باد انقلاب!

زنده باد سوسیالیسم!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران - ۸ اکتبر ۲۰۰۱



اعلان جنگ با تروریسم: یا تشدید سرکوب و محرومیت مردم

با گذشت هر روز از حوادث فاجعه بار تروریستی ۱۱ سپتامبر در نیویورک، شیخ سیاه هیولای جنگ، مرگ و نیستی و نابودی هرچه بیشتر بر حیات و زندگی میلیونها تن از توده های رنج دیده افغانستان و منطقه سایه می گسترده. با تداوم تهدیدات قلدرمانه مقامات امریکای و شرکاء مبنی بر "قریب الوقوع" بودن حمله نظامی به افغانستان زندگی ذلت بار میلیونها تن از توده های مصیبت دیده افغان که در طول سالهای مدید کمرشان زیر بار مصائب امپریالیسم و ارتجاع خم شده هرچه بیشتر به سوی فقر و بدبختی فرو می رود. هم اکنون صدها هزارتن از توده های رنج دیده با رها کردن خانه و کاشانه های نیمه ویران خود به سمت مرزهای پاکستان و ایران به راه افتاده و در بدترین شرایط زیستی، گرسنه و بی خانمان و بی دفاع، در انتظار سرنوشت هولناکی هستند که عریده های جنگ طلبانه مقامات دولتی امریکا و انگلیس و سایر متحدانشان قرار است برای آنها به ارمغان بیاورند. بنابه گزارشات سازمانهای حقوق بشر در اثر شرایط هولناک جاری، قریب به ۱/۲ میلیون افغانی آواره و بیش از ۷ میلیون زن و کودک و توده بیگناه افغانی در معرض خطر گرسنگی و مرگ قرار دارند. تجمع روزافزون سیل پناهندگان در نقاط مرزی، بدون آنکه کمترین امکانات سرپناه، پوشش، تغذیه و دارو برای آنان موجود باشد ناقوس یک فاجعه بزرگ انسانی را به صدا درآورده است. در این حال اذیت و آزارهای بی وقفه حکومت دست ساز و وابسته طالبان بر علیه توده های آواره، برای گوشت دم توپ ساختن آنها در مقابل حملات احتمالی، به گونه ای وقفه ناپذیر ادامه دارد و بر سختی اوضاع افزوده است. این فاجعه برغم تمام ابعاد هولناکش تازه گوشه کوچکی از تراژدی ای رابه نمایش می گذارد که امپریالیستها با دست آویز قرار دادن کشتار هزاران انسان بیگناه در جریان وقایع تروریستی نیویورک، درصدد اجرای آن در منطقه هستند.

در این شکی نیست که حیات امپریالیسم با جنگ افروزی، تجاوزگری و توسعه طلبی عجین است. در حقیقت امر، جنگ یکی از ابزارهایی است که امپریالیستها می کوشند تا از طریق آن، بحران های اقتصاد لاعلاج خود را به بهای کشتار کارگران و خلقهای تحت ستم و نابودی حیات و هستی توده ها در هر جای دنیا مهار کرده و به خیال خود تخفیف دهند. اما نکته اصلی آنجاست که امپریالیستها همواره می کوشند برای جنگ افروزی و تجاوزگری خود لافها و توجیهای عوامفریبانه سر هم کنند و به مدد دستگاههای عظیم تبلیغاتی جیره خوار خود، تمامی اعمال ارتجاعی و خوی غارتگرانه تبهکاری هایشان را وارونه جلوه داده و جنگهای ضد مردمی خویش را در راستای برقراری "دمکراسی"، "تمدن" و "آزادی" و... جلوه دهند. هم از ایروست که ما شاهدیم در زمینه سازی حملات نظامی احتمالی و تجاوز به خاک افغانستان از سوی امریکا و شرکاء، این نیروها بر نفرت به حق توده های افغان و افکار عمومی از جریانات مزدور و دست سازی نظیر طالبان سرمایه گذاری کرده و می کوشند اینگونه جلوه دهند که با تغییر حکومت طالبان درصدد برقراری یک حکومت "دمکراتیک" در افغانستان هستند. در این سناریو ظاهراً قرار است که امریکا در عین حال با حملات نظامی و تقویت نیروهای مخالف طالبان از یکسو و با به صحنه آوردن سایر نیروهای سیاسی و از جمله "ظاهرشاه" از سوی دیگر، در جهت ساقط کردن طالبان مزدور از حکومت حرکت کرده و ظاهراً یک نیروی "دمکراتیک" و "تمدن" را بر زندگی توده های رنج دیده افغان حاکم کند. تبلیغات مدام و متمرکز روی چنین "ایده" ظاهراً "پسندیده" و "مقبولی" باعث شده که این ندا از سوی طیف گسترده ای از مرتجعین و ضدانقلابیون و دشمنان قسم خورده خلقهای تحت ستم گرفته تا ابلهان سیاسی و حتی برخی نیروهای روشنفکر پژواک شده و در اینجا و آنجا پخش گردد. غافل از اینکه تکرار این جعلیات و تبلیغات فریبکارانه امپریالیستی از سوی هر کسی و با هر موضعی تنها و تنها در خدمت جاده صاف کنی برای جنگ طلبی و تجاوزگری های امپریالیسم در منطقه و خاک پاشیدن به چشم توده های محروم افغانستان و منطقه قرار می گیرد. آیا منادیان چنین ایده ای می توانند در تمام طول تاریخ جنگهای تبهکارانه امپریالیستی در دوره اخیر حتی در یک مورد نشان دهند که لشکرکشی های نظامی و اشغالگری ها و تجاوزات امپریالیسم که در همه جا زیر نام "دمکراسی" و "صلح" و "تمدن" توجیه شده منجر به آزادی توده های تحت ستم و کمترین تغییری در زندگی آنان شده است؟ در همین چند سال اخیر جنگ افروزی های تبهکارانه امپریالیستها و در راس آنها امریکا در خلیج فارس و بالکان - که تماماً زیر نام "دمکراسی" و "صلح" و "آزادی" برای مردم محروم توریزه شد- آیا جز بدبختی و محرومیت و رنج و کشتار بیشتر، چیز دیگری برای خلقهای تحت ستم عراق و کویت و بوسنی و یوگسلاوی سابق به ارمغان آورد؟ بنابراین کدام فاکت و دلیل مستندی وجود دارد تا ثابت شود که حمله نظامی احتمالی به افغانستان و رویدادهای پس از آن، اگر هم بنابه ادعای آنان به تغییر حکومت مزدوران طالبان منجر گردد، آزادی برای خلقهای افغانستان به ارمغان خواهد آورد؟ اصولاً اگر امپریالیستهای جنایتکار حتی لحظه ای هم به فکر آزادی و صلح و دمکراسی برای خلقهای منطقه بودند، از روز نخست نه طالبان را با کمک CIA و حکومت وابسته پاکستان می ساختند و نه اسباب به حکومت رساندن و حفظ آنها - که تا کنون منافع بیشماری را به قیمت کشتار و سرکوب مردم محروم افغانستان نصب شان کرده- را مهیا می کردند.

در رویدادهای پس از فاجعه ۱۱ سپتامبر و اعلان پر طمطراق "جنگ با تروریسم" که ظاهراً مرکز ثقل آن در افغانستان است توده های محروم این کشور و خلقهای ستمدیده منطقه هیچ آینده و منافی ندارند. گرسنگی، آوارگی و چشم انداز مرگ میلیونها افغانی بیگناه اثبات این حقیقت و پرده اول تراژدی ای است که امپریالیستها و در راس آنها دولت امریکا برای پیشبرد مطامع جهانخواارانه خود صحنه گردان آن می باشند.

مرگ برامپریالیسم و سگهای زنجیریش!

زنده باد سوسیالیسم!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران - ۲۷ سپتامبر ۲۰۰۱

اخباری از مبارزات کارگری

امریکا، بانی طالبان

به گزارش روزنامه "شیکاگو تریبون" سه سال پیش برژینسکی مشاور امنیت ملی در دوره کارتر و یکی از استراتژیستهای امریکایی در پاسخ به سوالی در رابطه با نقش امریکا در بوجود آوردن طالبان و اسامه بن لادن گفته بود: چه چیزی در برنامه ها مهمتر است؟ طالبان یا سقوط امپراطوری شوروی؟ روزنامه "شیکاگو تریبون" با نقل این گفته برژینسکی سیاست خلق طالبان و اسامه بن لادن را مورد نکوهش قرار داد.

در تاریخ سوم مهرماه، کارگران کارخانه پتروشیمی ارومیه در اعتراض به شرایط کار و عدم پرداخت دستمزدها دست به اعتصاب زدند.

۷ مهر، ۴۰۰ کارگر کارخانه کفش شادانپور در اعتراض به عدم پرداخت دستمزدهایشان در مقابل وزارت کار دست به یک تجمع اعتراضی زدند. در همین تاریخ ۳۰۰ نفر از کارگران بارگیری بندر باهنر در بندرعباس در اعتراض به شرایط سخت کار و عدم رسیدگی کارفرمایان به خواستههایشان دست به اعتصاب زدند.

۹ مهرماه، ۲۰۰۰ نفر از کارگران معدن طرزه شرکت زغال سنگ البرز شرقی شاهرود بدلیل عدم پرداخت مزایا و تعویق دستمزدهایشان به اعتصابی چند روزه مبادرت نمودند.

۱۱ مهرماه، ۳۰۰ نفر از کارگران کارخانه بافندگی ریم زاده اصفهان بدلیل عدم پرداخت دستمزدهایشان در مقابل اداره کار این استان دست به اعتراض زدند.

۱۸ مهرماه، چهار هزار معدنچی معادن زغال سنگ گرگان بدلیل عدم پرداخت منظم دستمزدهایشان اعتصاب نمودند.

استعفای دست جمعی نمایندگان مجلس

در اعتراض به بی توجهی دولت خاتمی به نظرات نمایندگان از جمله در رابطه با انتخاب استاندار کردستان، بدون مشورت با نمایندگان این استان در مجلس، شش نماینده این استان در مجلس شورای اسلامی در نامه ای خطاب به رئیس مجلس دستجمعی استعفا دادند. بدنبال استعفای نمایندگان کردستان در مجلس، محمد رضا خاتمی اعلام کرد طبق آئین نامه مجلس استعفای دستجمعی نداریم!!

لاجوردی دژخیم، متخصص تبدیل معاند به موافق!

حمید رضا ترقی دبیر سیاسی جمعیت هیاتهای موافقه در مخالفت با شعار تبدیل معاند به مخالف و سپس مخالف به موافق دولت خاتمی و عدم موفقیت خاتمی در تحقق این شعار گفت: شاید تنها کسی که خواست در این زمینه نقش ایفا کند و معاند و حتی محارب را به موافق نظام تبدیل کند مرحوم شهید لاجوردی بود که توانست در زندان این کار را با موفقیت انجام دهد.

آدرس الکترونیک E-mail
ipfg@hotmail.com

شماره فکس و تلفن برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران:
۰۰۴۴ - ۲۰۸۸۰۰۹۴۱۳

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران با نشانی زیر مکانبه کنید:

BM Box 5051
London
WC1N 3XX
England

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید. آدرس ما در اینترنت:

<http://www.fadaee.org/>

کمکهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمایید.
National Westminster Bank
Branch Sort Code: 60-24-23
Account Name: M.B
Account No: 98985434

آدرس بانک:

PO Box 8082
4 the Broadway, Wood Green London N22 6EZ, England